



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

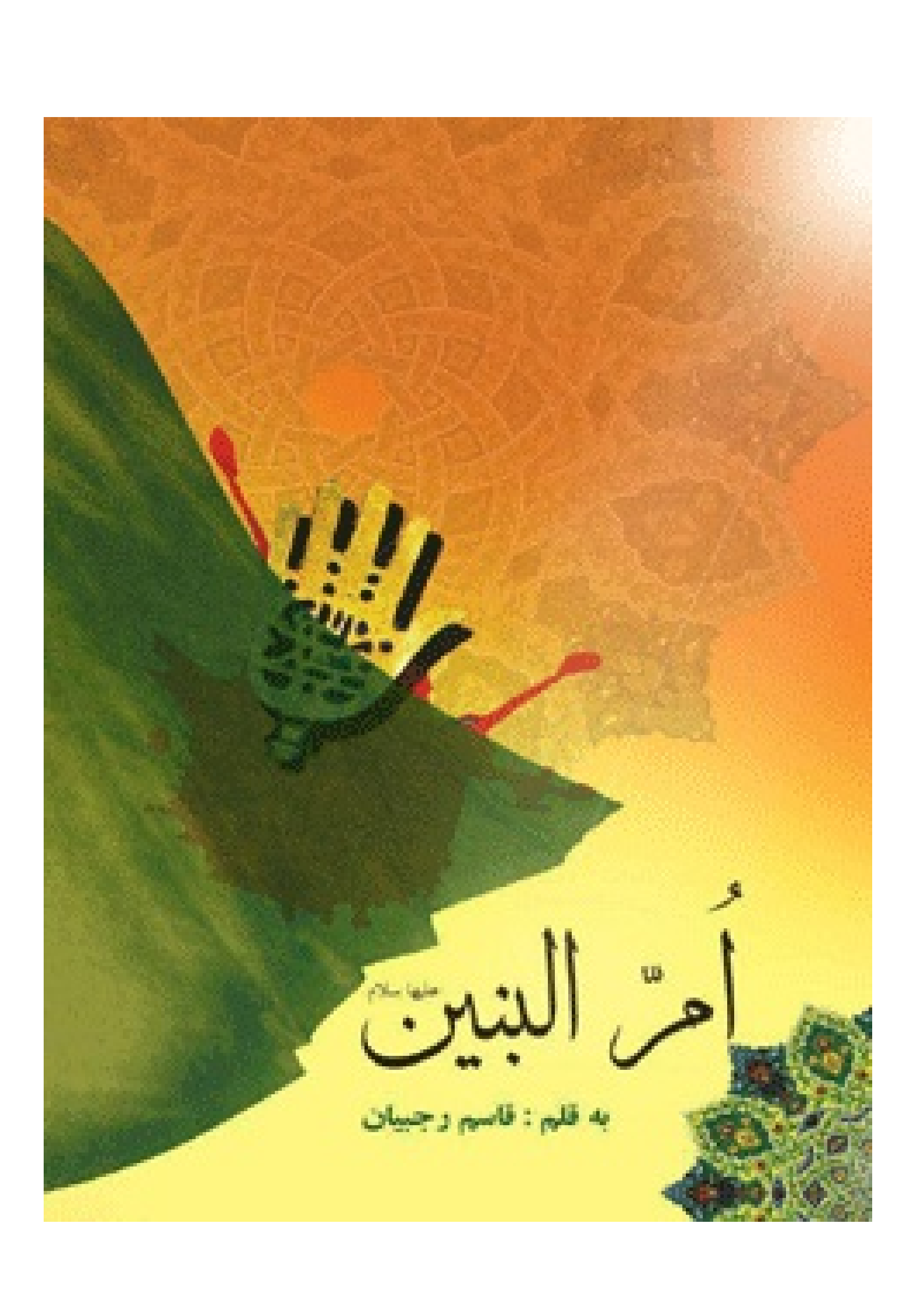
Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

The book cover features a stylized illustration of a green mountain range against a warm, orange and yellow sky. A large, yellow handprint is stamped on the mountain, with a green, textured shape resembling a footprint or a small structure inside it. Two red lines, possibly representing paths or rivers, cross the mountain. The title 'أمر النبيين' is written in large, elegant black Arabic calligraphy. Below it, the author's name 'به قلم: قاسم رحمان' is written in a smaller, simpler font. The bottom right corner shows a small portion of a colorful, patterned rug.

أمر النبيين

به قلم: قاسم رحمان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ام البنين عليها السلام

نویسنده:

قاسم رجبیان

ناشر چاپی:

عصر رهایی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ام البنین علیها السلام
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۱	اهداء
۱۲	مقدمه
۱۴	حضرت ام البنین علیها السلام
۱۴	اشاره
۱۵	ولادت حضرت ام البنین علیها السلام
۱۶	علت ملقب شدن آن حضرت به ام البنین علیها السلام
۱۹	شجره نامه حضرت ام البنین علیها السلام
۲۵	اجداد مادری حضرت ام البنین علیها السلام
۲۷	اصالت و شجاعت خاندان ام البنین علیها السلام
۳۴	لبید از بستگان حضرت ام البنین علیها السلام
۳۸	افراد با فضیلت قبیله بنی کلاب
۴۲	ازدواج حضرت ام البنین علیها السلام
۵۵	فرزندان حضرت ام البنین علیها السلام
۵۶	حضرت ام البنین علیها السلام و ولادت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام
۵۹	حضرت ام البنین و خبر شهادت فرزندانش علیهم السلام
۶۲	سوگواری حضرت ام البنین علیها السلام بعد از واقعه جانسوز کربلاء
۶۵	ملاقات حضرت زینب با حضرت ام البنین علیها السلام پس از واقعه کربلاء
۶۵	ارادت حضرت ام البنین علیها السلام به حسین بن علی علیه السلام
۶۸	عظمت و فضائل حضرت ام البنین علیها السلام
۷۱	چرا حضرت ام البنین علیها السلام در حادثه جانسوز کربلاء نبودند؟!

۷۳	سیاست و بصیرت عمیق حضرت ام البنین علیها السلام
۸۰	وفات حضرت ام البنین علیها السلام
۸۰	اقوال علماء و بزرگان در رابطه با شخصیت ام البنین علیها السلام
۸۴	کرامات
۸۴	اشاره
۸۵	کرامت اول:
۸۶	کرامت دوم:
۸۹	کرامت سوم:
۹۵	کرامت چهارم:
۹۷	کرامت پنجم:
۹۸	کرامت ششم:
۱۰۲	کرامت هفتم:
۱۰۵	کرامت هشتم:
۱۰۷	کرامت نهم:
۱۰۸	کرامت دهم:
۱۱۰	کرامت یازدهم:
۱۱۱	کرامت دوازدهم:
۱۱۲	کرامت سیزدهم:
۱۱۴	کرامت چهاردهم:
۱۱۷	کرامت پانزدهم:
۱۱۸	کرامت شانزدهم:
۱۱۹	کرامت هفدهم:
۱۲۰	کرامت هجدهم:
۱۲۱	کرامت نوزدهم:
۱۲۳	فهرست منابع و مأخذ
۱۳۳	فهرست

سرشناسه : رجبیان، قاسم، 1364 -

عنوان و نام پدیدآور : ام البنین علیها السلام [کتاب] / به قلم قاسم رجبیان.

مشخصات نشر : قم : عصر رهایی، 1396.

مشخصات ظاهری : 128 ص.؛ 20/5×14/5 س م.

شابک : 65000 ریال: 5-60-7664-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. 116 - 125؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : ام البنین، - 64؟ق

رده بندی کنگره : BP152/5 / الف 75 ر 3 1396

رده بندی دیویی : 297/979

شماره کتابشناسی ملی : 4648405

خیراندیش دیجیتالی : انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

شناسنامه کتاب

نام کتاب: ام البنین علیها السلام

نویسنده: قاسم رجبیان

نوبت و تاریخ چاپ: اول / 96

ناشر: عصر رهایی

شمارگان: 1000

قطع: رقعی، 128 صفحه

شابک: 978 - 600 - 7664 - 60 - 5

خوانندگان عزیز و گرامی می توانند از راههای زیر با مؤلف کتاب در ارتباط باشند:

کانال تلگرام: [telegram.me/qasemrajabiyani](https://t.me/qasemrajabiyani)

پیج اینستگرام: <https://www.instagram.com/qasemrajabiyani>

آدرس اینترنتی مؤلف: www.rajabiyani.com

قیمت 6500 تومان

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است.

ص: 2

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ

سَيِّمِ الْإِمَامَ الْمُبِينِ الْحِجَّةِ الْقَائِ الْمُنْتَظَرِ الْمَهْدِيِّ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرْجَهُ الشَّرِيفِ

ص: 3

اين اثر را تقديم مى كنم به

حضرت ام البنين فاطمه كلايه عليها السلام همسر وفادار اميرالمؤمنين على عليه السلام و مادر با عظمت قمر بنى هاشم حضرت اباالفضل
العباس عليه السلام

ص: 4

اولیاء خدا و بزرگان دین به مقامی از علم و دانش و معنویات می رسند که تمام حرکات و سکنات و سخنان آنها برای ما سرشار از درس و عبرت است، وجود اولیاء خدا برای ما مردم دنیا نعمت بزرگی است که متأسفانه کمتر کسی متوجه این نعمت عظیم است.

اولیاء خدا به مقامی می رسند که هیچگاه نمی میرند یعنی روح با عظمت آنها محیط و معین بر ما و عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ هستند، زندگی نامه حضرت ام البنین

علیها السلام همسر با وفای امیرالمؤمنین علی علیه السلام و مادر بزرگوار باب الحوائج حضرت ابا الفضل العباس علیه السلام الگوی کاملی برای ترکیه نفس و پاکی روح می باشد به طوری که وقتی تاریخ زندگی آن بانوی با عظمت مورد مطالعه قرار می دهیم متوجه می شویم که عمده علل این همه پیشرفت و عظمت این بانوی با عظمت در مرحله اول داشتن محبت شدید به خدا و اولیاء خدا است و دوم این که در میدان عمل بوده و محبت و خدماتش را عملاً اظهار نموده اند، عملاً خود را نادیده گرفتند و خود و فرزندانش را فدای اولیاء خدای زمانش نمود.

عملاً دست از یاری و وفاداری نسبت به اولیاء زمانش حتی پس از شهادت آنها برنداشت و همیشه آنها را بر خود و فرزندان خود ترجیح می داد، عملاً راحت طلبی را کنار گذاشته و دائماً مشغول خدمت به دین

خدا و اولیاء خدا بودند.

استاد عزیزم حضرت آیت الله حاج سید حسن ابطحی خراسانی رحمه الله می فرمودند: تمامی اولیاء الهی الگو برای تزکیه نفس هستند و باید آنها را در جامعه معرفی کرد تا مردم آنها را بشناسند و از زندگی آنها درس بگیرند، من نیز در حد وسع خود تحقیقی در تاریخ زندگی این محبوبه الهی، این بانوی با عظمت و وفادار انجام داده و در دسترس مردم مسلمان مخصوصاً شیعیان و بالاخص اهل تزکیه نفس و مؤنن حقیقی می گذارم، امیدوارم همه ما بتوانیم شیوه صحیح بندگی و تزکیه نفس و همچنین نحوه و چگونگی یاری رساندن و خیرخواهی برای امام زمان خویش را از زندگی نامه و اعمال و رفتار این بانوی بزرگ جهان اسلام یاد بگیریم.

از این بانوی با عظمت مسألت دارم همان گونه که در ادعیه خطاب به خدای مهربان عرض می کنیم: **يَا مَنْ يُعْطِي الْكَثِيرَ بِالْقَلِيلِ** ایشان نیز که

آئینه تمام نمای صفات فعل خدای تعالی هستند این قلیل جهد و خدمت را از حقیر قبول فرموده و مناسب با شأن و کرم خویش به من اجر دنیوی و اخروی عطا فرمایند. قاسم رجیبیان

22 ربیع الثانی 1438

کربلاء معلی

ص: 6

حضرت ام البنين عليها السلام

اشاره

ص: 7

ولادت حضرت ام البنین علیها السلام

در سال پنجم هجری، زمانی که به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و یارانش در مدینه منوره بسیار سخت می گذشت؛ و کفار و مشرکین برای از بین بردن اسلام به سوی مدینه متمرکز شده بودند، در قسمت جنوبی شهر مکه، در طایفه هوازن، در میان قبیله بنی کلاب در خانه حزام بن خالد، نوزاد دختری متولد گشت که نامش را فاطمه گذاشتند، (1) در همین سال امام کفر و ضلالت، یعنی عمرو بن عبدود با ضربه مبارک مولی الموحدین علی بن ابی طالب

علیهما السلام به هلاکت رسید. (2)

متأسفانه به خاطر مظلومیت حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام و عمد

ص: 8

1- - ام البنین سیده نساء العرب صفحه: 9.

2- - البدایه و النهایه جلد: 4 صفحه: 93.

و عناد مخالفین و سهل انگاری موافقین در طول تاریخ، اطلاعات زیادی از این همسر با کمال و با وفایشان در تاریخ ثبت نشده و همچنین علت ثانویه ای که دارد به آتش کشیدن کتاب و کتابخانه ها در طول تاریخ توسط بعضی افراد بی دین و بی فرهنگ بوده که یحتمل تاریخ زندگانی وجود شریف ایشان از بین رفته باشد، اما قلیل اطلاعاتی که در دسترس بوده و در تاریخ ثبت شده با توجه به تاریخ ازدواج و همچنین تولد فرزند بزرگ ایشان یعنی حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که در شعبان سال 26 هجری قمری صورت گرفته، (1) به نظر می رسد که بین سال 20 تا 25 هجری قمری واقع شده باشد محققین و مورخان زمان ولادت ایشان را در حدود پنج سال پس از هجرت تخمین می زنند.

علت ملقب شدن آن حضرت به ام البنین علیها السلام

در میان عرب ها، مخصوصاً آن زمان، کُنیه مانند نام خانوادگی در مردم فارس زبان، اهمیت داشت. کنیه به اسم عَلَمی گفته می شود که همراه با اب، ابن، ام و یا بنت می آید و از آنجا که در عرب خطاب کردن هر شخصی با اسم کوچکش بی احترامی می باشد بلکه بعضاً نوعی توهین و تحقیر است لذا برای بزرگداشت و تعظیم برای یکدیگر کنیه

ص: 9

قرار می دادند،⁽¹⁾ و بسیار مشاهده می شود که میان کنیه و صاحب آن تطابقی از حیث واقعیت وجود ندارد یعنی مثلاً وقتی شخصی را مکنی به ابا محمد می کنند به این معنا نیست که الزاماً او دارای فرزندی به نام محمد باشد چرا که گاهی حتی قبل از ازدواج برای شخصی کنیه قرار می دهند و حال این که هنوز فرزندی ندارد و گاهی اوقات اصلاً معنای لفظی کنیه با واقعیت امکان تطابق ندارد و دارای معنای خاصی در مضمون خود است، مثلاً کنیه امیرالمؤمنین علی علیه السلام ابوتراب است که به معنای پدر خاک است یا کنیه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام ام اییها می باشد

که به معنای مادر پدر است اما آنچه که در بحث کنیه اصل می باشد خطاب محترمانه به صاحب آن است نه تطابق لفظ با معنا.

زن ها نیز مانند مردها، کنیه هایی داشتند که گاه دامنه شهرت آن از کنیه مردان فراتر می رفت تا جایی که گاه فرزندان را به کنیه مادرهایشان می خواندند. ام البنین علیها السلام نیز کنیه فاطمه بنت حزام بود.

در میان عرب رسم بود هرگاه زنی سه پسر یا بیشتر به دنیا می آورد را به این کنیه می خواندند همچنان که وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت ام البنین علیها السلام را به این کنیه صدا می کنند ایشان با تعجب سوال می کنند: من که فرزند پسری ندارم که این مسأله مؤد معنای این است که کنیه ام

ص: 10

البنین متعلق به زنانی است که دارای فرزند پسر متعدد هستند و یا در کلام خود حضرت ام البنین علیها السلام که بعد از واقعه عاشورا می فرمودند: دیگر مرا ام البنین نخوانید چرا که من دیگر فرزندی ندارم، با بررسی در تاریخ متوجه می شویم نمونه های زیادی از زنانی که این کنیه را داشته اند مثلاً همسر عقیل بن ابی طالب که مکنی به این کنیه بود دارای سه پسر به نامهای اباسعید و جعفر و عبدالله بوده، البته این قاعده کلیت ندارد بلکه اغلب این گونه است، مثلاً همسر عثمان بن عفان يك فرزند داشت اما او را ام البنین می خواندند، (1) و چون حضرت ام البنین علیها السلام چهار فرزند پسر داشت، او را به این کنیه مکنی نمودند.

بعضی زنان که در تاریخ به این کنیه مکنی بوده اند:

1. ام البنین، همسر عقیل بن ابی طالب علیهما السلام (2)

2. ام البنین، دختر عبدالعزیز بن مروان، همسر ولید بن عبدالملک، (3)

3. ام البنین، ام سعد بنت رافع که چهار پسرش به نام های اسعد، اوس، الیاس، و عمر در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند؛

ص: 11

1- تاریخ طبری جلد: 4 صفحه: 420.

2- انساب الاشراف جلد: 2 صفحه: 70.

3- اخبار الدوله العباسیه صفحه: 142.

4. ام البنین، مادر امام علی بن موسی الرضا علیه السلام (1)

5. ام البنین بنت عیینه ابن حصن الفزاریه همسر عثمان بن عفان، (2)

6. ام البنین بنت شراحیل العبدیه، (3)

شجره نامه حضرت ام البنین علیها السلام

پدر ایشان ابوالمجل، حزام بن خالد، از قبیله بنی کلاب و مادرش لیلی یا ثمامه دختر سهیل بن عامر بن مالک است.

علت ملقب کردن آنها به قبیله کلابیه انتساب آنها به جدّ اعلایشان یعنی کلاب بن ربیعۃ است. کلاب بن ربیعۃ سر سلسله قبیله بنی کلاب دارای 9 پسر به نامهای عامر و عبید (ابوبکر) و عمر و حارث (رواس) و عبداللّه و کعب و جعفر و ربیعۃ و معاویه (ضباب) بود. (4)

در کتاب الفتوح حضرت ام البنین علیها السلام را العامریه خطاب نموده است و این به خاطر نسبت دادن ایشان به عامر بن کلاب است، (5) در واقع

ص: 12

1- تاریخ قم صفحه: 199.

2- (اسد الغابه جلد: 3 صفحه: 491) و (الاصابه جلد: 8 صفحه: 365).

3- اسد الغابه جلد: 2 صفحه: 275.

4- جمهره انساب العرب صفحه: 281.

5- الفتوح جلد: 5 صفحه: 113.

حزام پدر حضرت ام البنین از بنی عامر بوده است.

صاحب المعارف نیز در صفحه 88 کتابش و مسعودی در مروج الذهب حضرت ام البنین علیها السلام را الوحیدیه خطاب نموده اند، (1) که این هم به خاطر انتساب ایشان به وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بوده است و به همین دلیل بعضی دانشمندان ایشان را ام البنین العامریه من آل الوحید ذکر نموده اند. (2)

ثمامه مادر حضرت ام البنین علیها السلام از بنی جعفر یعنی فرزندان جعفر بن کلاب بن ربیعہ می باشد. (3)

فاطمه بنت حزام بن خالد بن ربیعہ بن وحید و هو عامر؛ یعنی وحید همان عامر بن کعب است، بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعة بن معاویة بن بکر بن هوزان بن منصور بن عكرمة بن خصفة بن قيس (عیلان) بن الیاس بن مفر (مُضَر) بن نزار بن معد بن عدنان بن ادد بن یسع بن سلام بن نبت بن جمل بن قیداد بن اسماعیل بن ابراهیم خلیل اللہ بن تارخ بن ناجور بن شروع بن هود النبی بن فالغ بن عابر بن شالح بن ارفحشد بن سام بن نوح النبی بن مالک بن متوشح بن ادريس النبی بن بارض بن مهلائيل بن قینان بن انوش بن شیث بن آدم علیهم السلام

ص: 13

1- - مروج الذهب جلد: 3 صفحه: 63.

2- - اخبار الطوال صفحه: 257.

3- - مقاتل الطالبین صفحه: 87.

است. (1)

اجداد پدری وی از الیاس به قبل با اجداد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشترك است؛ یعنی در واقع قبیله بنی کلاب عمو زاده با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هستند.

مادر ایشان نیز از قبیله بنی کلاب و عمو زاده پدرش بوده.

مادر او: ثمامه، از خانواده سهل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب می باشد.

شبهه ای که پیرامون نام حضرت ام البنین علیها السلام مطرح است انتساب ایشان به شمر بن ذی الجوشن است چرا که شمر در عصر نهم محرم در صحرای کربلاء زمانی که برای فرزندان حضرت ام البنین علیها السلام امان نامه آورد ایشان را با عنوان بنو اختنا یعنی فرزندان خواهر ما خطاب کرد.

وَجَاءَ شِمْرٌ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا؟ (2)

یعنی: شمر آمد تا در مقابل اصحاب امام حسین علیه السلام متوقف شد و گفت: پسران خواهر ما کجایند؟

هر چند حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و برادرانشان با بی اعتنایی تمام از این ادعای انتساب او گذشتند و او را حتی لایق پاسخ ندانستند اما

ص: 14

1- - (التنبیه و الاشراف صفحه: 258) و (الطبقات الكبرى جلد: 5 صفحه: 42) و (منتهی الامال جلد: 1 صفحه: 25) و (انوار زهراء صفحه: 426).

2- - وقعة الطف صفحه: 190.

چون حضرت سیدالشهداء ابی عبدالله الحسین علیه السلام خواستار پاسخ دادن به او شدند ایشان امثال امر نموده و پاسخ کوبنده ای به او دادند.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَحِبُّوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَانَهُ بَعْضُ أَخْوَالِكُمْ. (1)

امام حسین علیه السلام فرمود: پاسخش را بدهید هر چند انسان فاسقی است بالاخره او از دایی های شماست.

با توجه به این که شجره نامه حضرت ام البنین علیها السلام را هم از طرف پدر و هم از طرف مادر کاملاً مورد بررسی قرار گرفت اگر شجره نامه شمر بن ذی الجوشن را هم رجوع کنیم به خوبی پرده از این انتساب برداشته می شود.

در اسدالغابه در مورد پدر شمر یعنی ذی الجوشن آمده:

ذو الجوشن الضبابی والد شمر بن ذی الجوشن اختلف فی اسمه فقيل أوس بن الأعور وقد تقدم ذكره وقيل اسمه شرحبيل بن الأعور بن عمرو بن معاوية وهو الضباب بن كلاب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة العامري الكلابي ثم الضبابي. (2)

یعنی: ذی الجوشن ضبابی پدر شمر بن ذی الجوشن که در مورد اسمش اختلاف شده برخی گفته اند: اوس بن اعور است که در موردش

ص: 15

1- - (مسند الإمام الشهيد عليه السلام العطاردی جلد: 1 صفحه: 517).

2- - اسدالغابه ج 2 ص 19.

قبلا سخن گفتیم و برخی گفته اند: شرحبیل بن اعور بن عمرو بن معاویه که ملقب به ضباب است ابن کلاب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعہ عامری کلابی ضبابی است.

سابقا گفتیم کہ کلاب بن ربیعہ جد اعلای قبیله بنی کلاب دارای نہ پسر بود کہ اسامی آنها را ذکر کردیم و گفتیم کہ حزام پدر حضرت ام البنین از فرزندان عامر بن کلاب بن ربیعہ است و ثمامہ مادر حضرت امالبنین از فرزندان جعفر بن کلاب بن ربیعہ است و با توجہ بہ نسبی کہ در بالا از شمر بیان شد معلوم می گردد کہ او از فرزندان معاویہ بن کلاب بن ربیعہ است کہ ملقب بہ ضباب بودہ.

با توجہ بہ آنچه عرض شد مشخص می گردد کہ تنها رابطہ ای کہ میان حضرت ام البنین علیہا السلام و شمر وجود دارد این است کہ از طرف پدری جد ششم حضرت ام البنین علیہا السلام با جد چهارم شمر برادر بودہ اند و از طرف مادری جد پنجم حضرت ام البنین علیہا السلام با جد پدری چهارم شمر برادر بودہ اند و در واقع شمر یکی از صدها عموزادہ دور حضرت ام البنین علیہا السلام بودہ است.

با این بیان معلوم می گردد کہ هیچ گونه رابطہ و برادری میان شمر و حضرت ام البنین علیہا السلام وجود ندارد کہ لازمہ اش این باشد کہ او دایی حضرت ابوالفضل العباس و دیگر برادران مادری اش علیہم السلام باشد.

اما تعبیر حضرت سیدالشہداء علیہ السلام در مورد شمر کہ می فرماید: (انہ

بعض احوالکم) در صورت صحت نقل تاریخ در واقع يك استعمال مجازی بوده است.

چون يك نسبت ضعیف میان شمر و حضرت ام البنین علیها السلام وجود داشته و ایشان مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام و برادرانشان است لذا امام مجازاً تعبیر خال که به معنای دایی است را آورده اند، ضمن اینکه واژه خال هم برای دایی و هم برای خاله به کار می رود و شاید این خود نوعی اشاره به این مطلب باشد که خال را می توان برای بستگان مادری به کار برد.

البته آنچه که در بالا به عنوان شجره نامه شمر ملعون ذکر شد آن است که شمر خود را بدان منتسب می نمود اما واقعیت چیزی غیر از این است.

روز عاشورا امام حسین علیه السلام شمر را (یا بن راعیه المعزی) خطاب نمود.

...کأنه شمر بن ذی الجوشن! فقالوا: نعم، اصلحك الله! هو هو، فقال: یا بن راعیه المعزی،⁽¹⁾

یعنی: مثل اینکه شمر بن ذی الجوشن است! اصحاب گفتند: بله خود اوست پس امام حسین علیه السلام خطاب به او فرمود: ای پسر زن

ص: 17

این نوع سخن که امام علیه السلام به شمر می فرمایند و او را بدون انتساب به پدرش و منتسب به مادرش خطاب می کنند پرده از واقعیتی قبیح برمی دارد و نکته ای ظریف در بر دارد.

در کتاب شفاء الصدور فی شرح زیارة عاشورا در مورد خبث ولادت شمر این چنین نوشته شده: و مادر شمر چنان چه از خطاب حضرت سیدالشهداء علیه السلام با وی "یا بن راعیة المعزی" معلوم می شود به دنائت فطرت و خبث ذات معروف بود و این خطاب چه حقیقت باشد و چه مجاز دلالت بر مقصود دارد، و شبهه ای در خباثت مولد و سوء نسبت و حرام زادگی شمر به هیچ وجه نیست. (1)

لذا با این تفسیر اساسا هیچ گونه انتسابی حتی بسیار دور هم میان شمر حرام زاده با حضرت ام البنین علیها السلام وجود نخواهد داشت.

اجداد مادری حضرت ام البنین علیها السلام

و أمها ثمامة بنت سهیل بن عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب. و أمها عمرة بنت الطفیل فارس قرزل بن مالک الأحزم رئیس هوازن بن جعفر بن کلاب. و أمها كبشة بنت عروة الرّجال بن عتبة بن جعفر بن

ص: 18

كلاب. و أمها أم الخشف بنت أبي معاوية فارس الهوازن بن عبادة بن عقيل بن كلاب بن ربيعة بن عامر بن صعصعة. و أمها فاطمة بنت جعفر بن كلاب. و أمها عاتكة بنت عبد شمس بن عبد مناف بن قصي بن كلاب. و أمها آمنة بنت وهب بن عمير بن نصر بن قعين بن الحرث بن ثعلبة، ابن دودان بن أسد بن خزيمه. و أمها بنت جحدر بن ضبيعة الأغر بن قيس بن ثعلبة بن عكابة، بن صععب بن علي بن بكر بن وائل بن ربيعة بن نزار. و أمها بنت مالك بن قيس بن ثعلبة. و أمها بنت ذى الرأسين و هو خشيش بن أبي عصم بن سمح بن فزارة. و أمها بنت عمرو بن صرمة بن عوف بن سعد بن ذبيان بن نقيض بن الربيت بن غطفان. (1)

جده اول: عمره، دخت طفيل بن مالك احزم بن جعفر بن كلاب مي باشد.

جده دوم: كبشه، دخت عروة الرحال فرزند جعفر بن كلاب مي باشد.

جده سوم: ام خشف، دخت ابي معاويه فارس هرار بن عبادة بن عقيل بن كلاب مي باشد.

جده چهارم: فاطمه، دخت جعفر بن كلاب مي باشد.

جده پنجم: عاتكه، دخت عبد شمس بن عبد مناف بن قصي، جده

ص: 19

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که بعضی نام او را فاطمه ذکر کرده اند.

جده ششم: آمنه، دخت وهب بن عمیر بن قعین بن حرث بن ثعلبة بن ذودان بن اسد بن خزیمه می باشد.

جده هفتم: دخت جحدر بن ضبیعه اغر بن قیس بن ثعلیبة بن عکایة بن صععب بن علی بن بکر بن وائل بن ربیعة بن نزار، جد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می باشد.

جده هشتم: دخت ملک بن قیس بن ثعلبه می باشد.

جده نهم: دخت الرأسین، خشین بن ابی عصم بن سمح بن فزاره می باشد.

جده دهم: دخت عمر بن صرمة بن عوف بن سعد بن ذبیان بن بغیض بن ریث بن غطفان می باشد.

اصالت و شجاعت خاندان ام البنین علیها السلام

قبائل عرب 360 قبیله بود که در نقاط مختلف عربستان می زیستند شریف ترین و محترمتترین قبیله عرب قریش بود چون آنها ساکن مکه بودند و تولیت و حمایت کعبه را به عهده داشتند: به گفته یعقوبی: قریش نام فهر بن مالک جد دهم پیامبر صلی الله علیه و آله فهر لقب او بوده است. پس آنها که از اولاد نصر بن کنانه نیستند از قریش به شمار نمی روند

هنگام ظهور اسلام قریش که حدود دو قرن بود در مکه به سر می برد 25 طایفه بودند همچون بنی هاشم، بنی مخزوم، بنی امیه، بنی زهره، بنی کلاب، بنی عبدالدار، بنی اسد، بنی قوفل، بنی عبدالشمس، بنی جمح، بنی سهم، بنی عدی و... (1).

بنابراین مشخص می شود که بنی کلاب از قریش یعنی شریفترین قبیله عرب بوده است.

در مورد موطن و اراضی بنی کلاب در تاریخ چنین آمده:

كانت بلاد بنی کلاب حمی ضریة و الرّبدة فی جهات المدینة و فدک و العوالی، و حمی ضریة هی حمی کلیب وائل نباته النضر تسمن علیه الخیل و الإبل، و حمی الرّبدة هو الّذی أخرج علیه عثمان أبا ذر رضی الله عنهما. ثم انتقل بنو کلاب إلى الشام فكان لهم فی الجزيرة الفراتیة صیت و ملک و ملکوا حلب و كثيرا من مدن الشام، تولّى ذلك منهم بنو صالح بن مرداس، ثم ضعفوا فهم الآن تحت خفارة العرب المشهورین بالشام و هنالك بالإمارة من طیّ. قال ابن سعید و كان لهم فی الإسلام دولة بالیمامة. (2)

یعنی: بلاد بنی کلاب دشت های ضریه و ربه در اطراف مدینه و فدک و عوالی است. دشت ضریه، چراگاه کلیب وائل بود که از علف های

ص: 21

1- تاریخ اسلام از آغاز تا هجرت.

2- تاریخ ابن خلدون جلد: 2 صفحه: 372.

آن اسبان و اشتران خود را می چرانیدند. و دشت ریزه همان جایی است که عثمان، ابوذر را به آنجا تبعید کرد.

سپس بنی کلاب به شام رفتند و آنان را در جزیره فراتیه، آوازه و حکومت بود. آنان حلب و بسیاری از شهرهای شام را گرفتند. صالح بن مرداس از جانب آنان حکومت می کرد. سپس رو به ضعف نهادند و امروز تحت فرمانروایی اعراب شام هستند، مانند قبیله طیبی.

ابن سعید می گوید: در عهد اسلامی آنان را در یمامه دولتی بود.

در مورد تاریخ مسلمان شدن بنی کلاب گفته شده:

قال أخبرنا محمد بن عمر قال حدثني موسى بن شيبان بن عمرو بن عبد الله بن كعب مالك عن خارجة بن عبد الله بن كعب قال قدم وفد بنى كلاب في سنة تسع على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وهم ثلاثة عشر رجلا فيهم ليبيد بن ربيعة وجبار بن سلمى فأنزلهم دار رملة بنت الحارث وكان بين جبار وكعب بن مالك خلة فبلغ كعبا قدومهم فرحب بهم وأهدى لجبار وأكرمه وخرجوا مع كعب فدخلوا على رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلموا عليه بسلام الاسلام وقالوا إن الضحاك بن سفيان سار فينا بكتاب الله وبسنتك التي أمرته وانه دعانا إلى الله فاستجبنا لله ولرسوله وانه أخذ الصدقة من أغنيائنا فردها على

ص: 22

یعنی: خارج بن عبدالله بن کعب می گوید:

نمایندگان بنی کلاب در سال نهم هجرت خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند که 13 مرد بودند و لیید بن ربیع و جبار بن سلمی نیز در بین آنها بودند پس آنها را در خانه رمله دختر حارث وارد کردند و بین جبار و کعب بن مالک رفاقتی بود وقتی به کعب خبر آمدن آنها رسید قدم آنها را مبارک داشت و برای خوش آمدگویی رفت و جبار را اکرام کرد و همراه او بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند و با شیوه اسلام به پیامبر سلام گفتند و عرض کردند: ضحاک بن سفیان با کتاب خدا و سنت تو در بین ما آمد و ما را به خدا پرستی دعوت کرد و ما هم در مورد خدا و هم در مورد رسولش استجابت کردیم و او از ثروتمندان ما صدقه گرفت و به فقراء ما عطا کرد.

همه اخبار منقول گواهی می دهند که اجداد ایشان بسیار شجاع و همه آنها خصوصاً دایی ها و عموها و پدران حضرت ام البنین علیها السلام در زمان قبل از اسلام دلیران عرب، و در عین شجاعت، پیشوا و رهبران مردم بوده اند، و سلاطین زمان در برابرشان سر تعظیم و تسلیم فرود می آوردند، کتب معتبر تاریخی نیز اجداد حضرت ام البنین علیها السلام را به

ص: 23

عنوان شجاعان عرب معرفی کرده است، به گواه تاریخ شیعه و سنی، آنان به سیادت و بزرگی معروف بوده اند. (1)

سید محسن امین در اعیان الشیعه حضرت ام البنین علیها السلام را این گونه توصیف نموده است:

هی من بیت عریق فی العرویه والشجاعة. (2)

یعنی: حضرت ام البنین علیها السلام از خانواده ای است که در شجاعت و اصل و نسب در میان عرب بسیار ریشه دار هستند.

از عقیل بن ابی طالب علیهما السلام نقل است که در وصف این خاندان گفته:

لیس فی العرب اشجع من ابائها ولا افرس. (3)

یعنی: در عرب هیچ کس شجاع تر و سوارکار تر از پدران و اجداد حضرت ام البنین علیها السلام نیست.

مخصوصاً حزام بن خالد، پدر حضرت ام البنین علیها السلام که به مهمان نوازی و دلاوری و جوانمردی شهره خاندان بنی کلاب بود.

در مورد پدر حضرت ام البنین علیها السلام نوشته اند که "له ادراك" و این اصطلاحی است که در مورد افرادی به کار برده می شود که زمان حیات

ص: 24

1- - العباس صفحه: 128.

2- - اعیان الشیعه جلد: 8 صفحه: 389.

3- - نفس المهموم صفحه: 284.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درك نموده اند که البته در کنار این اصطلاح چیز دیگری وجود دارد که از آن به "له صحبة" تعبیر می شود و به وسیله آن می گویند که صاحب آن دارای لیاقت سخن گفتن با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بوده و یا از

ایشان مستقیماً حدیثی را شنیده و نقل نموده است که در مورد حزام بن خالد تعبیر له ادراك ذکر شده: یعنی ایشان زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را درك نموده است بدون این که متعرض صحابی بودن ایشان شوند.

حزام بن خالد بن ربیعة بن الوحید بن کلاب بن ربیعة العامری ثم الوحیدی. له إدراك و تزوج علی بن أبي طالب بنته أم البنین بنت حزام فولدت له أربعة أولاد(1)

حزام بن خالد بن ربیعه بن وحید بن کلاب بن ربیعه عامری سپس وحیدی رسول خدا را درك نمود و دخترش ام البنین را به همسری علین ابی طالب علیه السلام در آورد که برای ایشان چهار پسر به دنیا آورد.

لذا عقیل به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد: در میان عرب از پدران حضرت ام البنین علیها السلام شجاع تر و قهرمان تر یافت نمی شود، او از خاندانی شریف و جلیل القدر است.

ابو براء عامر بن مالک بن جعفر بن کلاب، پدر بزرگ ثمامة، مادر حضرت ام البنین علیها السلام است، او به دلیل جنگاوری و شجاعت به ملاعب

ص: 25

الأسننه، یعنی بازیگر با نیزه ها شهرت داشت، او شمشیر و سرنیزه را به بازی می گرفت،(1)

این لقب را حسان بن ثابت، شاعر عرب به او داد، وقتی که دید او در میدان جنگ چگونه يك تنه می جنگد و بر دشمن حمله می برد این شعر را در وصفش سرود:

و لآعب اطراف الاسنه عامر *** فراح له حظ الكتائب اجمع؛(2)

یعنی: عامر نیزه ها را به بازی می گیرد و توانایی يك لشکر را دارد.

دیگر اجداد حضرت ام البنین علیها السلام عامر بن طفیل بن مالک که برادر زاده ملاعب الاسنه است که در زمان خود گرامی ترین و نام آورترین مرد شجاع و دلاور عرب بوده، عامر بن طفیل بن مالک بن جعفر بنکلاب، برادر عمره، اولین جده حضرت ام البنین علیها السلام است، او از سوارکاران مشهور عرب بود،(3) و چنان شهرتی داشت که قیصر روم مسافران عربی که به کشورش مسافرت می کردند و با عامر بن طفیل نسبتی داشتند محترم می شمرد.(4)

عروة الرحال بن عتبة بن جعفر، پدر كبشة جد دوم حضرت ام البنین علیها السلام است، او به دلیل کثرت مسافرت، به عروة الرحال؛ یعنی عروه

ص: 26

1- - اعلام الوری باعلام الهدی صفحه: 88.

2- - الاغانی جلد: 15 صفحه: 241.

3- - الخرائج و الجرائح جلد: 1 صفحه: 33.

4- - العباس صفحه: 129.

کوچنده شهرت داشت، او به قدری جلیل القدر و محترم بود که همواره مقام ویژه ای نزد تمام پادشاهان زمان خود داشت. (1)

طفیل بن مالک بن جعفر بن کلاب، معروف به فارس قرزل، پدر عمرة مادر بزرگ حضرت ام البنین علیها السلام است او در شجاعت زبان زد همگان بود، (2) وی برادر ابوبراء عامر بن مالک ملاعب الأسنه است.

به هر حال عشیره و قبیله حضرت ام البنین علیها السلام همگی اصیل و شجاع بوده اند.

لبید از بستگان حضرت ام البنین علیها السلام

از دیگر بستگان حضرت ام البنین علیها السلام لبید است، بعضی معتقدند لبید عموی حضرت ام البنین است (ام البنین بنت حزام بن ربیعہ اخی لبید بن ربیعہ الشاعر، (3) هر چند با توجه به شجره نامه ای که در بالا ذکر شد لبید عموی پدر حضرت ام البنین می گردد باز هم اشکالی به وجود نمی آید چرا که عموی پدر، عموی خود شخص به حساب می آید و اگر شخص دختر باشد بر او محرم می باشد) که شاعری توانا بوده و 150 سال عمر کرده است، ایشان در عصر جاهلیت و بت پرستی یکتا پرست

ص: 27

1- - شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون صفحه: 90.

2- - تاج العروس من جواهر القاموس جلد: 16 صفحه: 298.

3- - انساب الاشراف جلد: 2 صفحه: 192.

بود و خدای تعالی را می پرستید، زمانی که لبید اسلام آورد به کوفه رفت و در سال 41 هجری قمری زمانی که معاویه برای صلح با امام حسن علیه السلام وارد کوفه شد وفات یافت. (1)

در عصر جاهلیت هر کدام از شعراء و ادباء عرب که بهتر و نیکوتر از همه شعر می سرود حق داشت به عنوان کسب افتخار و اثبات برتری ادبی، بهترین شعر خود را در خانه کعبه بیاویزد.

در آن عصر هفت تن شاعر بزرگ عرب شناخته شده بودند که نیکوترین اشعار آنان به علت آویزان بودن به خانه کعبه، به سببه معلّقه یا معلقات سبع، شهرت داشت و یکی از صاحبان سبعه معلّقه همین لبید بن ربیعہ عامری بود. (2)

لبید، عموی پدر حضرت ام البنین علیها السلام یکی از اشراف شعراء بود، او مردی کریم و بافتوت و در عین حال شجاع و دلاور بود. (3)

لبید قبل از مسلمان شدن، یکتا پرست بوده و اشعار زیادی سروده بود، اما بعد از مسلمان شدن فقط يك شعر سروده و آن شعر این بیت است:

ص: 28

1- الاستیعاب جلد: 3 صفحه: 1338.

2- الاعلام جلد: 5 صفحه: 240.

3- سفینه البحار جلد: 7 صفحه: 563.

ما عاتب المرء اللیب كنفسه *** و المرء یصلحه الجلیس الصالح؛(1)

یعنی: برای خردمند، واعظ و ملامت کننده ای چون وجدانش نیست، هر چند همنشینی با مرد شایسته انسان را به صلاح می آورد.

البته گفته شده که لبید شعر زیر را پس از تشریف به اسلام نیز به عنوان سپاسگزاری از این توفیق بزرگ الهی، انشاء کرده است.

الحمد لله اذ لم یاتنی اجلی *** حتی لبست من الاسلام سربالا

یعنی: خدای را سپاسگزارم که نمردم تا جامه اسلام به تن پوشیدم.(2)

روزی خلیفه دوم، در زمان خلافت خود به امیر کوفه نامه ای نوشت و از او خواست که از شعرای آن ناحیه هر کس در زمینه اسلام شعری سروده برایش بفرستد، آن زمان مغیره بن شعبه حاکم کوفه بود، پیام خلیفه را به راجز عجلی و لبید بن ربیعہ ابلاغ کرد.

راجز قصائدی طولانی برای مغیره فرستاد، ولی لبید سوره بقره را که از حفظ داشت نوشت و به مغیره داد و گفت: خداوند عوض شعر، سوره

ص: 29

1- - الشعر و الشعراء صفحه: 69.

2- - الاستیعاب جلد: 3 صفحه: 1335.

بقره و آل عمران را به من عطا فرموده است.

مغیره داستان هر دو شاعر را برای خلیفه نوشت و خلیفه به همین جهت پانصد دینار از حقوق راجز عجلی کاست و بر حقوق لبید افزود. (1)

لبید شعری سروده که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیار از آن شعرخوششان می آمد و زیاد آن شعر را به زبان جاری می فرمودند، قسمتی از اشعار لبید:

الا كل شیء ما خلا الله باطل *** و كل نعیم ما سوی الله زائل

نعیمك فی الدنيا غرور و حسره *** و عیشك فی الدنيا محال و باطل

و كل اناس سوف تدخل بینهم *** دویهیة تصفر منها الانامل؛ (2)

یعنی:

بدان همه چیز به جز خدا باطل است

و از این رو هر نعمتی به ناچار از بین می رود.

ص: 30

1- - اسدالغابه جلد: 4 صفحه: 216.

2- - سفینه البحار جلد: 7 صفحه: 564.

نعمت های جهان انسان را فریب می دهد

و زندگی در دنیا زود گذر است

همه مردم زود به بلایی دچار می شوند

و سرانجام مرگ دست و انگشت آنان را زرد می سازد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره ایشان می فرماید: اشعر کلمة تکلم به العرب کلمة لیبد: الا کل شیء ما خلا الله باطل. (1)

یعنی: بهترین شعری که در عرب گفته شده سخن لبید است که می گوید: به جز خدا همه چیز باطل است.

افراد با فضیلت قبیله بنی کلاب

افراد قبیله بنی کلاب در طول تاریخ موحد و یکتا پرست و بعد از آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مسلمان و مفید برای دین و راه خدا بوده اند، از بین این قبیله علماء بنام و فقهاء بزرگی وجود دارد؛ مثلاً: أرتاة بن عبیده الکلابی از فقهاء و دانشمندان بزرگ کوفه بوده و همچنین این قبیله در خونخواهی و انتقام گرفتن از قاتلین امام حسین علیه السلام نقش به سزایی داشتند، به طوری که عبدالله بن شریک الکلابی از رهبران بزرگ قیام

ص: 31

مختار ثقفی، (1) و همچنین برادر ایشان که حازم بن شریک الکلابی نام داشت فرمانده جماعت بنی کلاب در قیام مختار بود، و برادر حضرت ام البنین مالک بن حزام در رکاب مختار در کوفه به شهادت رسید، (2) لذا ثابت می شود عده چشمگیری از نیروهای مختار ثقفی اعم از فرمانده و غیر فرمانده از قبیله بنی کلاب بودند که به خونخواهی امام حسین علیه السلام به کمک مختار شتافته و قیام کردند.

ضحاک بن سفیان بن عوف بن کلاب کلابی مکتبی به ابوسعید، صحابی جلیل القدر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از قبیله بنی کلاب بودند، و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ایشان را امیر و بزرگ قبیله خود قرار دادند. (3)

ایشان دختری به نام فاطمه کلابیه داشتند که افتخار همسری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پیدا کرد، تاریخ عقد ایشان سال هشتم هجری ذکر شده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به درخواست خودش ایشان را بعد از مدتی طلاق دادند. (4)

وی یکی از شجاعان و دلاوران نامی بود و در رزم و جنگ معروف بود که با صد نفر برابری دارد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روزی به طایفه بنی سلیم که نهصد نفر بودند فرمود: مردی را به شما اضافه می کنم که تعداد شما هزار

ص: 32

1-- الاصابه جلد: 3 صفحه: 308.

2-- انساب الاشراف جلد: 2 صفحه: 192.

3-- امتاع الاسماع جلد: 7 صفحه: 183.

4-- طبقات الکبری جلد: 8 صفحه: 112.

نفر شود، بعد ضحاک بن سفیان را امیر و فرمانده آنها قرار داد.

و كان رضى الله عنه أحد الأبطال، و كان يقوم على رأس رسول الله صلى الله عليه و آله متوشحا سيفه، و كان يعد بمائة فارس قال ابن عبد البر، و له خبر عجيب مع بنى سليم ذكره أهل الأخبار: روى الزبير بن بكار: حدثتني ظيماء بنت عبد العزيز حدثني أبي عن جدى مؤالة بن كثيف أن الضحاک بن سفیان الكلابى كان سياف رسول الله صلى الله عليه و آله و كانت بنو سليم فى تسعمائة، فقال لهم رسول الله صلى الله عليه و آله هل لكم فى رجل يعدل مائة يوفىكم ألفا؟ فوافاهم بالضحاک بن سفیان و كان رئيسهم. (1)

یعنی: او یکی از دلیران بود و در مقابل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می ایستاد در

حالی که شمشیرش در دستش بود و خود به تنهایی به اندازه صد سوار بود که ابن عبد بر می گوید: در مورد او همراه بنی سلیم خبر عجیبی هست که اهل خبر آن را نقل کرده اند.

ضحاک بن سفیان کلابی یکی از شمشیرهای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بنی سلیم 900 نفر بودند پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آنها فرمود: می خواهید مردی را به شما اضافه کنم که معادل صد نفر باشد تا شما را 1000 نفر کند؟ بعد ضحاک بن سفیان را به ایشان اضافه نمود و او را امیر و رئیس آنها قرار داد.

ص: 33

ضحاک فردی با محبت و قوی و مفید بود و همواره در حفظ و خدمتگرای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می کوشید. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همواره ایشان را مأمور به جمع آوری زکات مخصوصاً در قبیله بنی کلاب می فرمودند، ایشان در غزوات و جنگها شرکت کرده و نبرد شجاعانه ای از خود نشان می دادند، همچنین از ایشان روایت نقل می کنند. معاویه بن ابی سفیان نیز به خاطر ارادت ضحاک به حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام تصمیم به قتل وی گرفت، اما قوم و قبیله وی از او حمایت کرده و معاویه موفق نشد، لذا او را تبعید کرد. (1)

ضحاک پسری داشت به نام معاویه بن ضحاک که بر اساس داده های تاریخی در جنگ صفین از فرماندهان لشکر معاویه بن ابی سفیان بوده و علمدار و فرمانده بنی سلیم بوده است اما همواره بغض معاویه را در دل داشت و دوستدار اهل عراق و علی بن ابی طالب علیه السلام بود و اخبار و گزارشات لشکر معاویه را برای عبدالله بن طفیل عامری می نوشت و از طریق او به حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام می رساند.

كَانَ مُعَاوِيَةُ بْنُ الصَّحَّاحِ بْنِ سُفْيَانَ صَاحِبَ رَأْيَةِ بَنِي سُلَيْمٍ مَعَ مُعَاوِيَةَ وَ كَانَ مُبْغِضًا لِمُعَاوِيَةَ وَ أَهْلِ الشَّامِ وَ لَهُ هَوَى مَعَ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ كَانَ يَكْتُبُ بِالْأَخْبَارِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الطُّفَيْلِ الْعَامِرِيِّ وَ

ص: 34

ازدواج حضرت ام البنین علیها السلام

در میان همسران حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام بعد از حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هیچ کدام به مقام رفیع حضرت ام البنین علیها السلام نمی رسند، ام البنین بانویی شجاع، فداکار، مهذب و پاک و بسیار با فضیلت بود، تا آن جا که لیاقت مادری حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را پیدا نمود. (2)

آن چه از قرائن تاریخ به دست می آید این است که حضرت ام البنین علیها السلام سومین همسر حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام بوده و در بین سال های 20 تا 25 هجری قمری، با حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام ازدواج نموده است.

قبل از این که علی بن ابی طالب علیهما السلام با حضرت ام البنین علیها السلام ازدواج کنند، تصمیم گرفتند با بانویی که از خاندانی نجیب و شجاع و اصیل باشد ازدواج نمایند، لذا برای انتخاب و پیدا کردن چنین همسری، با برادرشان عقیل مشورت نموده و از او خواستند در این مورد ایشان را یاری کند، و به او فرمودند:

ص: 35

1- - وقعة صفین صفحه: 468.

2- - العباس صفحه: 134.

أنظر لی امرءة قد ولدتها الفحولة من العرب، لاتزوجها فتلد لی غلاما فارسا.

یعنی: زنی را برای من در نظر بگیر که از برجستگان و شجاع زادگان عرب باشد، تا او را همسر خود گردانم و از او دارای فرزندی دلاور و جنگجو شوم.

قابل ذکر است که مادر تا حد زیادی در انتقال خصوصیات جسمی و روحی به فرزند خود نقش داشته و حتی بیشتر از پدر در انتقال خصوصیات به فرزند خویش موثر است بر خلاف شعاری که بر اساس يك شعر جاهلی که شاعرش نامعلوم است می دهند که

بنونا بنو ابنائنا و بناتنا *** بنوهن ابنا الرجال الابعاد

لأبی حنیفة أن أولاد البنات ینسبون إلی آبائهم لا إلی أب الام قال الشاعر... (1)

یعنی: پسران ما فرزندان پسران ما هستند و فرزندان دختران ما فرزندان مردان دور ما هستند.

ابو حنیفه می گوید: فرزندان دختران به پدران خودشان منتسب هستند نه به پدران مادرشان که شاعر گفته ...

ص: 36

مرحوم سید مرتضی از علمای متقدم با ادله محکم و متقن در مقابل این تفکر اشتباه مقابله نمودند و ادله ایشان در کتب فقهی در این باب مفصل ذکر شده است.

لذا در ما نحن فیه نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به همین مطلب اشاره کرده و می فرمایند: همسری می خواهم که فرزندی جنگ آور و دلیر به دنیا آورد که اگر این تفکر صحیح بود که مادر نمی تواند ویژگی های قومی و نژادی خود، اعم از روحی و جسمی را به فرزند خود انتقال دهد این کلام حضرت امیر علیه السلام نستجیر بالله بی معنی می شد، چرا که در آن صورت فرقی نداشت ایشان با چه زنی ازدواج کنند و با هر زنی ازدواج می کردند نتیجه واحدی داشت، چرا که بنابر این عقیده غلط زن هیچ نقشی در خصوصیات فرزند ندارد و از آنجا که وجود نازنین حضرت امیر علیه السلام جامع تمام کمالات جسمی و روحی بود و در ضمن بنی هاشم هم شریف ترین و هم دلیر ترین طایفه عرب بوده است دیگر احتیاجی به این بررسی های عقیل برای انتخاب دختر نبود.

از طرفی تعالیم اسلامی و کلمات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام تاکید زیادی در مسأله رضاع و شیر خوردن کودک دارد، قرآن کریم می فرماید:

ص: 37

الْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ. (1)

یعنی: مادرها به فرزندان خود دو سال کامل شیر می دهند.

و به این صورت مادران را تشویق به این که فرزندان خود را با شیر خود تغذیه کنند می کند که عواقب نیکوی آن در جسم و سلامت آینده کودک بر هیچ کس پوشیده نیست و از طرفی سفارش اکید به حساسیت در انتخاب شخص شیر دهنده می نمایند چرا که بر اساس کلمات نورانی اهل بیت علیهم السلام از طریق شیر خوردن بسیاری از خصوصیات از مرضیه به طفل سرایت می کند

أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَقُولُ: تَخَيَّرُوا لِلرِّضَاعِ كَمَا تَخَيَّرُونَ لِلنِّكَاحِ، فَإِنَّ الرِّضَاعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُغَيِّرُ الطَّبَاعَ. (2)

یعنی: امام علی علیه السلام می فرماید: در انتخاب دایه ای که برای شیر دادن فرزندان است دقت کنید همچنانی که برای انتخاب همسر دقت می کنید، زیرا شیر خوردن طبع انسان ها را تغییر می دهد.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا كُمْ أَنْ تَسْتَرِضِعُوا الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ اللَّبَنَ يُنْشِئُهُ عَلَيْهِ. (3)

یعنی: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: از این که زنان احمق به کودکانشان

ص: 38

1- - سورة بقره آیه: 233.

2- - قرب الإسناد صفحه: 93.

3- - الجعفریات الأشعثیات صفحه: 92.

شیر بدهند، سخت خودداری کنید، زیرا شیر (خصلت های ناروا را منتقل می کند) و کودک شبیه آن زن می گردد.

عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: تَوَقَّؤْا عَلَيَّ أَوْلَادِكُمْ لَبَنَ الْبَغِيَّةِ وَالْمَجْنُونَةِ فَإِنَّ اللَّبَنَ يُعْدِي. (1)

یعنی: پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: فرزندان خود را از شیر زن های گناه کار و دیوانه بر حذر دارید چرا که شیر تجاوز می کند (یعنی اخلاق شیر دهنده را منتقل می کند)

قال أمير المؤمنين عليه السلام: أنظروا من يرضع أولادكم فإن الولد يشب عليه. (2)

یعنی: امام علی علیه السلام می فرماید: بررسی کنید چه کسی به فرزندان شیر می دهد چرا که فرزند شبیه او می شود.

با اندک توجه در کلمات گهربار اهل بیت علیهم السلام کاملاً فهمیده می شود که نقش مادر و یا دایه در شکل دادن به جسم و روح کودک چقدر مهم و کلیدی است و این همان علت اصلی است که به خاطر آن امیرالمؤمنین علیه السلام با برادر خود به شور نشستند و در انتخاب مادر شخصیتی که قرار است سلطان ادب و معرفت به امام زمانش بوده و

ص: 39

1- - بحار الأنوار جلد: 101 صفحه: 96.

2- - وسائل الشیعه جلد: 21 صفحه: 467.

یگانه دلاور دهر باشد این قدر حساسیت به خرج دادند.

عقیل پس از بررسی و تفکر به علی بن ابی طالب علیهما السلام عرض کرد: چنین بانویی را از میان قبیله بنی کلاب، به نام فاطمه دختر حزام بن خالد کلبی سراغ دارم که در میان قبایل عرب شجاع تر از پدران او نیست، سرانجام این پیشنهاد مورد قبول آن حضرت واقع شد و از آن خانم، که بعدها به ام البنین معروف گردید، خواستگاری نمودند. (1)

وقتی علی بن ابی طالب علیهما السلام پیشنهاد برادرشان عقیل را پذیرفتند، از وی خواستند تا آن دختر را برایش خواستگاری کند، عقیل بلافاصله بعد از این امر برای انجام دستور برادر به منزل حضرت ام البنین علیها السلام رفت، در بعضی نقل ها آمده که عقیل به همراه خواهران خود فاخته و ام هانی به خواستگاری رفتند. ام هانی خواهر بزرگ حضرت علی علیه السلام و بانوی بسیار با عظمتی است؛ این بانوی بزرگ بعد از واقعه جانسوز کربلاء و شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام از شدت ناراحتی دق کردند.

اهل خانه که عقیل را به خوبی می شناختند در حالی که از آمدن او بهم منزل شان تعجب زده بودند، مقدمش را گرمی داشته، و در حیرت بودند که ایشان برای چه به منزل آنها رفته، چون عقیل شخص بزرگ و معروفی بود و بی دلیل جایی نمی رفت.

ص: 40

عقیل که از ظاهر آن‌ها متوجه تعجب و حیرت‌شان شده بود پس از تعارفات مربوطه گفت: چون می‌دانم از آمدن من به منزل تان بسیار تعجب کرده‌اید، برای آن‌که شما را زودتر از اصل قضیه آگاه کنم پیشاپیش بگویم که خبری بسیار خوب و خوشحال‌کننده برای شما آورده‌ام که بزرگ‌ترین خانواده‌های عرب و عجم آن‌را برای خود فوزی عظیم می‌دانند.

خانواده حضرت ام‌البنین علیهاالسلام در حالی که لحظه به لحظه بر تعجب‌شان افزوده می‌شد پرسیدند: این خبر خوش که حامل آن هستی چیست و آیا نمی‌توانی ما را زودتر از آن باخبر سازی؟

عقیل در حالی که لبخند بر لب داشت جواب داد: من برای خواستگاری دختر شما آمده‌ام!

خانواده حضرت ام‌البنین علیهاالسلام در این فکر بودند که خواستگار چه کسی می‌تواند باشد، لذا مشتاقانه پرسیدند: ای عقیل کاسه صبر ما لبریز شد، خواهش می‌کنیم ما را از این التهاب خارج کن و بگو از طرف چه شخصی به خواستگاری آمده‌ای که این قدر درباره آن دستت را بالا گرفته و او را برای ما تا این حد افتخار آمیز می‌دانی؟! چون ما خودمان از خاندان و اقوام بزرگ و اصیل این سرزمین هستیم لذا در تعجبیم که این خواستگار چه شخصی، و از چه طایفه‌ای است که این جریان را برای ما به عنوان مژده و خبر خوش اعلام می‌کنی؟!!

عقیل در حالی که صورتش شکفته گردیده بود جواب داد: من از طرف کسی وکالت دارم که همه مردم، حتی خود شما، به خوبی از شخصیت و شایستگی او آگاهید، و وقتی نامش را دانستید من را تصدیق خواهید فرمود که درباره ایشان هر چه بگویم کم گفته ام، من از طرف برادرم علی بن ابی طالب علیهما السلام برای خواستگاری آمده ام، ایشان امروز از من دختری را جویا گردید که از نظر نجابت و اصالت خانوادگی در مرتبه بالائی بوده و بتواند به عنوان همسر به خانه آن حضرت برود، من هم خانواده شما و دخترتان را معرفی کردم، حضرت امیر علیه السلام نیز پیشنهاد من را قبول فرموده و اینک برای اجرای آن در حضور شما می باشم.

وقتی عقیل این جملات را به آنها گفت، از شنیدن این خبر و برده شدن نام نامی حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام چنان شور و شعفی به آنها دست داد که اصلاً قابل توصیف نبود، همه آنها از خوشحالی و سرور به فکر فرو رفتند و تا لحظاتی سکوتی عجیب در آن خانه برقرار گردید، بالأخره این سکوت توسط عقیل شکسته شد و اظهار داشت: اینک که از چگونگی امر آگاه شدید، نظر خود را در این باره اعلام دارید؟

بزرگ خانواده پاسخ داد: ای عقیل، همان طور که گفتم حقیقتاً تو بهترین مژده و جالب ترین و پر افتخار ترین خبر را برای ما آورده ای، ما نه تنها موافقت خود را در این باره اعلام می داریم بلکه از آن در نهایت اشتیاق استقبال می کنیم، زیرا وصلت با مولای متقیان برای هر فرد و هر

خانواده ای باعث سربلندی و سرفرازی است، فقط چند روزی به ما مهلت دهید تا مقدمات امر را فراهم کنیم.

حضرت ام البنین علیها السلام وقتی متوجه شد که به عنوان همسر مورد نظر مولای متقیان علی بن ابی طالب علیهما السلام قرار گرفته، نهایت خوشبختی و سعادت را در خود احساس نمود و همان موقع مصمم گردید که فداکارانه در راه محبت و خدمتگزاری به همسر آینده خود کوشش نموده و تمام وجود خود را وقف ایشان که بزرگترین ولی خدا بود نماید.

خانواده حضرت ام البنین علیها السلام پس از چند روز، آمادگی خود را به عقیل اعلام کردند، حزام گفت: ان شاء الله خیر است، ما راضی شدیم که دخترمان کنیز و خدمتکار امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام باشد. عقیل فرمود: نگو کنیز، بلکه بگو همسر علی بن ابی طالب علیهما السلام و از ایشان پرسید: آیا مهریه خاصی را برای دخترتان در نظر دارید؟

حزام عرض کرد: دختر ما هدیه و بخششی باشد به محضر برادر و پسر عموی رسول خدا صلی الله علیه و آله .

عقیل فرمود: نه! بهتر است برای او مهریه ای قرار دهیم و مهریه اش همان پانصد درهمی باشد که رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دختر و همسرانش قرار می داد.

حزام گفت: ای عقیل! حقیقت این است که قبیله و خاندان ما چشم

طمع به مال و ثروت و مهریه کلان ندارند؛ بلکه شرافت و حسب و نسب مرد برایشان بسیار مهم است.

در این هنگام حزام نزد همسرش آمد و با خوشحالی به او گفت: بشارت باد بر تو که سعی و تلاشت به ثمر رسید، سعادت و خوشبختی به تو روی آورد، بزرگورای تو افزون گردید و اسم و آوازه تو بالا گرفت، (منظورش این بود که توانسته ای دختری در دامن خود پرورش دهی و تربیت نمایی که شایستگی و لیاقت همسری بزرگ ترین ولی خدا و مولای متقیان علی بن ابی طالب علیهما السلام را داشته باشد) زیرا عقیل پذیرفت که دختر تو همسر برادرش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام گردد. ثمامه مادر حضرت ام البنین علیها السلام وقتی این خبر مسرت بخش را شنید، بی درنگ به سجده افتاد و شکر خدا را به جای آورده و عرض کرد: حمد و ثنا خداوندی که ما را به محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام پیوند زد، آن گاه نزد دخترش آمد و به وی تبریک و تهنیت گفت و او را بوسید و در آغوش محبت کشید.

عقیل نیز علی بن ابی طالب علیهما السلام را در جریان گذاشت و برای انتقال عروس به خانه برادر خود، در معیت تعدادی از صحابه و محارم، به منزل حضرت ام البنین علیها السلام که همگی منتظر آنها بودند رفتند. (1)

ص: 44

وقتی به آنجا رسیدند همگی آنها از جمله حضرت ام البنین علیها السلام را آماده حرکت دیدند، عقیل قبل از حرکت و در میان سکوت حاضرین حضرت ام البنین علیها السلام را مورد خطاب قرار داده و اظهار داشت: شما امروز به عنوان همسر به خانه شخصی می روید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله متقی ترین، پاک ترین و بارز ترین فرد عالم اسلام می باشد و همان گونه که می دانید مدت بسیار کوتاهی است که زوجه گرامی و مقدس خود یعنی زهرای اطهر علیها السلام را از دست داده و این فقدان تا ابد در روح علی اثر جبران ناپذیری بر جای گذارده است، رفتار تو بایستی طوری متین و مدبرانه باشد که از هر حیث لیاقت چنین افتخاری را داشته و بتوانی رضایت مولا را جلب کنی، حسنین و زینبین علیهم السلام نزد پدرشان بسیار عزیز و گرامی هستند، وظیفه شما این است که در نگهداری آنها حداکثر تلاش خود را بکنی و آنان را چون فرزند خود عزیز و محترم شماری.

حضرت ام البنین علیها السلام در جواب فرمودند: یا عقیل؛ من به خوبی از شخصیت بارز همسر آینده خود با خبرم، و از مقام و منزلت فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام نیز کاملاً مطلع هستم، مطمئن باشید که آنان را بر فرزندان آینده خود ترجیح خواهم داد و در راه رفاه و آسایش آنها مانند مادر واقعی کوشش خواهم کرد.

بعد از این جریانات و مذاکرات حضرت ام البنین علیها السلام به اتفاق تعدادی از افراد از خانه خود به طرف منزل حضرت امیر المؤمنین علی

بن ابی طالب علیهما السلام رفتند تا به وظیفه سنگینی که خدای تعالی برای او در نظر گرفته بود لباس عمل بپوشانند.

حضرت ام البنین علیها السلام خیلی خوشحال و مسرور بود، ایشان هیچ گاه در مدت عمر شریف شان فکرش هم نمی کرد که در آینده خدای تعالی چه موقعیتی به وی عطا خواهد کرد و چه صفحه درخشانی در تاریخ اسلام برای خود ثبت خواهد نمود و با فدا کردن چهار فرزند خود در راه دین خدا که در رأس آنها حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام قرار داشت چه افتخار بزرگ و دائمی برای خویش کسب خواهد کرد.

ایشان يك فرد معمولی نبودند بلکه بانویی دانشمند، فاضله و عالمه بودند که در همه عمر شریف شان حتی قبل از ازدواج با حضرت امیر علیه السلام شیفته خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام بود.

كانت من النساء العالمات الفاضلات العارفات بحق أهل البيت مخلصه في ولائهم. و وصفها صاحب العمدة بالعالمه. (1)

یعنی: ایشان از جمله بانوان عالمه و فاضله ای بود که عارف به مقام اهل بیت

علیهم السلام بود و از مخلصین در ولایت اهل بیت علیهم السلام بود و در کتاب عمده الطالب ایشان را با عنوان عالمه وصف نموده اند.

او هیچ گاه خود را در منزل علی بن ابی طالب علیهما السلام جانشین حضرت

ص: 46

فاطمه زهراء عليها السلام نمی دانست بلکه همواره خود را به عنوان کنیز و خدمتگزار حضرت فاطمه زهراء عليها السلام و فرزندان آن حضرت قلمداد می کرد، بعد از مدتی زندگی مشترك با حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام خدمت آن حضرت عرض کرد: اگر اجازه بفرمایید دیگر من را فاطمه صدا نکنید، وقتی حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام علت این درخواست را پرسیدند، عرض نمود: من به این خانه آمده ام تا نوکری فرزندان شما را بکنم نه این که جای مادرشان را بگیرم. در این جا حضرت علی علیه السلام به ایشان فرمودند: شما را ام البنین می خوانم.

ایشان با تعجب عرض کرد: آقا من که الان پسری ندارم که شما این کنیه را بر من گذاشتید!!

آن حضرت با لبخند دلنشینی فرمودند: خدا به تو مرحمت خواهد کرد.

وقتی ایشان را به منزل حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می آوردند، در نزدیکی منزل ایشان توقف کرد و سراغ فرزندان حضرت فاطمه زهراء

علیها السلام گرفته و آنها را طلب نمود، وقتی حسنین علیهما السلام و زینب و ام کلثوم علیهما السلام نزد او آمدند به آنان عرض کرد: عزیزانم، من نیامده ام تا جای مادر شما را بگیرم بلکه آمده ام تا کنیز و خدمتگزار شما باشم و تا شما عزیزانم اجازه ورود به این خانه را به من ندهید هرگز وارد خانه شما نخواهم شد.

در آن زمان بعضی از فرزندان حضرت فاطمه زهراء عليها السلام بیمار بودند و حضرت ام البنین عليها السلام بلافاصله بعد از ورود به منزل علی بن ابی طالب

عليهما السلام با محبت تمام به پرستاری و مداوای آنها پرداخت. (1)

فرزندان حضرت ام البنین عليها السلام

حضرت ام البنین عليها السلام صاحب چهار پسر شدند. عباس، عبدالله، جعفر و عثمان که این چهار بزرگوار در حادثه جانسوز کربلاء به شهادت رسیدند.

1- عباس بن علی بن ابی طالب عليهم السلام بزرگ ترین فرزند حضرت ام البنین عليها السلام است و در چهارم شعبان سال 26 هجری قمری به دنیا آمده است. (2)

2- عبدالله بن علی بن ابی طالب عليهم السلام وی دومین فرزند حضرت ام البنین عليها السلام است و با حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نزدیک به ده سال فاصله سنی داشته اند.

3- جعفر بن علی بن ابی طالب عليهم السلام او 19 یا 21 سال داشت و پس از عبدالله به میدان رفت و به شهادت رسید. (3)

ص: 48

1- الخصاص العباسیه صفحه: 25.

2- اعیان الشیعه جلد: 7 صفحه: 429.

3- بطل العلقمی جلد: 1 صفحه: 554.

4- عثمان بن علی بن ابی طالب علیهم السلام وی شجاعانه با رجز خوانی پای به میدان نهاد. توضیحات بیشتر در مورد این چهار فرزند وفادار را در کتاب ابوالفضل العباس علیه السلام آورده ام.

حضرت ام البنین علیها السلام بارها شاهد بود که چگونه حضرت علی بن ابی طالب

علیهما السلام از همان اولین روزهای تولد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام دستان او را می بوسید و می گریست، سپس از شجاعت او در کربلاء و جانبازیش سخن می گفت و می فرمود: همان طور که خدای تعالی به جای دو دست برادرم جعفر بن ابی طالب دو بال در بهشت به او عطا کرده است، به فرزندم ابوالفضل العباس علیه السلام نیز به پاداش دستانش که در یاری حسین علیه السلام از تنش جدا می شود، دو بال عطا خواهد فرمود. (1)

حضرت ام البنین علیها السلام و ولادت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام

هنگامی که حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام از حضرت ام البنین علیها السلام متولد شدند و مؤده ولادتش به امیر المؤمنین علیه السلام داده شد، ایشان سریعا با شور و شغف به طرف خانه شتافتند، قنداقه این نوزاد نورانی را به دست علی بن ابی طالب علیهما السلام دادند، آن حضرت کودک را محکم در

ص: 49

آغوش گرفته و به سینه خود چسباند و می بوسید و در گوش راستشاذان و در گوش چپش اقامه گفتند. (1)

سپس آستین های طفل نورسیده را بالا زد و در حالی که مرتب به بازوهای او نگاه می کرد، مانند ابر بهار اشک از دیدگان مبارکش جاری می شد، آن حضرت در حال گریه و اشک، دائما دست ها و بازوهای آن کودک را می بوسید.

حضرت ام البنین علیها السلام که انتظار داشت شوهرش از تولد فرزندشان مسرور و شادمان شود، از مشاهده اندوه و گریه و بوسه های علی بن ابی طالب علیهما السلام حیرت زده و نگران شد و سوأل کرد: یا امیرالمؤمنین! گریه شما من را نگران کرده، آیا خدای نکرده فرزندم عیب و نقصی دارد که این گونه گریه می کنید و بر بازوهای او بوسه می زنید؟

حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام با صدایی بغض آلود و لحنی سراسر اندوه فرمودند: فرزند تو هیچ نقصی ندارد، ولی چون به این دو دست نگاه کردم و به یاد مصائب وارد بر این طفل افتادم گریه ام گرفت.

حضرت ام البنین علیها السلام با نگرانی بیشتری پرسید: یا امیرالمؤمنین این طفل چه سرنوشتی خواهد داشت و چه اتفاقی برای طفل شیر خوار من خواهد افتاد؟!

ص: 50

آن حضرت فرمودند: دستان کودکت را در راه یاری اسلام و برادر مظلومش، امام زمانش حسین علیه السلام از بدن جدا خواهند کرد.

در این جا حضرت ام البنین علیها السلام و سایر زنان حاضر در آن مجلس به گریه افتاده و حزن عجیبی قلبشان را گرفت و مجلس شادی و جشن شان به نوحه و گریه و زاری تبدیل شد.

وقتی علی بن ابی طالب علیهما السلام این صحنه را دیدند و متوجه غم و اندوه حضرت ام البنین علیها السلام شدند، برای تسلی خاطر و آرامش قلب ایشان فرمودند: ای ام البنین! ناراحت نباش! زیرا فرزندت در نزد خدای تعالی دارای مقامی بسیار عظیم است، و خداوند به جای دو دست قلم شده اش دو بال به او مرحمت خواهد کرد که با آنها همراه با فرشتگان در بهشت برین پرواز کند.

حضرت ام البنین علیها السلام وقتی این سخن علی بن ابی طالب علیهما السلام را شنید دلش آرام گرفته و بسیار مسرور گشت و خدای تعالی را شکر کرد. (1)

در این هنگام علی بن ابی طالب علیهما السلام از همسرش ام البنین علیها السلام پرسید: نام او را چه گذاشته ای؟

حضرت ام البنین علیها السلام در پاسخ آن حضرت عرض کرد: من در هیچ امری بر شما سبقت نگرفته ام، هر اسمی که شما مایلید بر طفل بگذارید.

ص: 51

علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمود: من این کودک را به نام عمویم، عباس نامیدم. (1)

حضرت ام البنین و خبر شهادت فرزندانش علیهم السلام

پس از واقعه جانسوز کربلاء کاروان اهل بیت پس از حضور افشاگرانه در کوفه و شام، به سوی مدینه فرستاده شدند. وقتی نزدیک مدینه رسیدند، امام سجاد علیه السلام فرود آمده و بار شترش را پایین کشید، خیمه ای برای خویش نصب کرده و فرمود: ای بشیر! خدا پدرت را رحمت کند، ایشان شاعر خوبی بود. آیا تو نیز از شاعری بهره برده ای؟

بشیر عرض کرد: آری!

امام علیه السلام فرمود: پس به مدینه برو و خبر شهادت پدر و عزیزانم را به اهل مدینه برسان. (2)

بشیر با این امر و مأموریت امام علیه السلام بر اسب سوار شد و با سرعت خود را به مدینه رساند و وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله شد. صدا را به گریه بلند کرد و با حالتی غمناک، با دو بیت شعر به انتظار تلخ اهل مدینه پایان داد:

ص: 52

1- - الخصائص العباسیه صفحه: 71.

2- - اللهوف الملهوف علی قتلی الطفوف، صفحه: 143.

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا *** قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَذْمَعَى مِدْرَأُ

الْجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُصْرَجٌ *** وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَآةِ يُدَارُ؛ (1)

یعنی: ای اهل مدینه! دیگر در مدینه نمانید؛ زیرا حسین علیه السلام کشته شد. پس فراوان اشک بریزید. بدن حسین علیه السلام در کربلاء، در خاک و خون غلتید؛ در حالی که سرش بر بالای نیزه به این شهر و آن شهر برده می شد.

با اعلام این خبر، مدینه یکپارچه در عزا و شیون فرو رفت. زنان از خانه های خود بیرون آمدند، صورت هایشان را می خراشیدند و نوحه و ماتم سر می دادند و بر مظلومیت حضرت سیدالشهداء و یارانش علیهم السلام می گریستند.

در این هنگام در بین آن همه شور عزا و ماتم حضرت ام البنین علیها السلام خود را به بشیر رساند و فرمود: بشیر! از حسین برایم بگو.

بشیر عرض کرد: در سوگ چهار فرزند شجاعت به تو تسلیت می گویم.

ام البنین علیها السلام به بشیر خیره شد و دوباره تکرار فرمود: بشیر گفتم از

ص: 53

حسینم چه خبر آوردی؟ حسینم چه شد؟ فرزندانم همگی فدای حسین علیه السلام باد. (1)

حضرت ام البنین علیها السلام بار دیگر رو به بشیر کرد و فرمودند: یا بشیر اخبرنی عن ابی عبدالله الحسین، اولادی و من تحت الخضراء کلهم فداء لابی عبدالله الحسین. (2)

یعنی: ای بشیر، از امام حسین علیه السلام به من خبر بده، همه فرزندانم و همه آن چه در زیر آسمان است فدای امام حسین علیه السلام باشند. اگر حسین زنده باشد، کشته شدن چهار فرزندم برایم آسان است.

وقتی بشیر خبر شهادت امام حسین علیه السلام را اعلام کرد، حضرت ام البنین علیها السلام در حالی که بسیار منقلب شده بود گفت: قد قطعت نیاط قلبی. (3)

یعنی: ای بشیر، با این خبر بندهای دلم را پاره پاره کردی.

ص: 54

1- - تنقیح المقال، جلد: 2، صفحه: 128.

2- - ادب الطف جلد: 1 صفحه: 74.

3- - ریاحین الشریعه صفحه: 293.

سوگواری حضرت ام البنین علیها السلام بعد از واقعه جانسوز کربلاء

حضرت ام البنین علیها السلام بعد از واقعه جانسوز کربلاء قبرهایی نمادین در قبرستان بقیع ایجاد نمود و هر روز همراه با عبیدالله و فضل، فرزندان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به قبرستان بقیع می آمد و برای امام حسین، شهدای کربلاء و چهار فرزندش علیهم السلام آن چنان ندبه و گریه می کرد که دوست و دشمن با شنیدن صدای گریه های ایشان به گریه می افتادند، حتی مروان بن حکم که مظهر شقاوت و شخصی قصی القلب و از دشمنان قسم خورده آل محمد صلی الله علیه و آله بود، بارها در اثر شنیدن نوحه و گریه های حضرت ام البنین علیها السلام دلش می سوخت و گریه می کرد. (1)

بانوان مدینه که ایشان را ام البنین خطاب کرده و به وی تسلیت می گفتند، به آنها چنین جواب می داد:

لا تدعونی ویک ام البنین *** تذکرینی بلیوث العرین

کانت بنون لی ادعی بهم *** و الیوم اصبحت و لا من بنین

ص: 55

اربعة مثل نسور الربى *** قد واصلوا الموت بقطع الوتين

تنازع الخرصان اشلائهم *** فكلهم امسى صريعا طعين

يا ليت شعري اكما اخبروا *** بان عباسا قطع اليمين؛ (1)

یعنی: ای زنان مدینه دیگر مرا ام البنین نخوانید، زیرا با این عنوان مرا به یاد فرزندانم می اندازید که شیران بیشه شجاعت بودند.

من دارای فرزندانى بودم که از این رو مرا مادر پسرها می گفتند، ولی اکنون در حالی صبح کردم که هیچ پسری ندارم، چهار پسر همچون باز شکاری، چابک و تیز پرواز داشتم، که با قطع رگ گردن هایشان آنها را کشتند.

دشمنان با نیزه های خود، پیکرهای آنها را قطعه قطعه کرده، و هر چهار پسر در حالی روز را به پایان بردند که با بدن های چاك چاك بر روی خاك گرم كربلاء افتادند.

کاش می دانستم آیا این خبری که به من دادند صحیح است که دستراست عباسم را از بدن جدا نمودند؟!!

ص: 56

یکی از روزها که زن ها اطرافش جمع بودند، روی زمین نشست و فرمود: ای زنها! الان فهمیدم چگونه عباسم را کشته اند، آخر عباس من مثل بابایش علی شجاع بود، کسی جرأت نمی کرد به او نزدیک شود و اشعار زیر را خواند:

نبت ان ابنی اصیب براسه مقطوع ید *** لو کان سیفک فی یدیک لمادنی منه احد

یا من رأی العباس کر علی جماهیر الن *** ووراه من ابناء حیدر کل لیث ذی لبد

ویلی علی شبلی امال براسه ضرب العمء؛(1)

یعنی: شنیده ام که بر سر پسرم کوبیده اند و دستش را بریده اند، اگر شمشیرش در دستانش بود کسی نمی توانست به او نزدیک شود.

ای کسی که دیدی عباس بر بزرگان لشکر اشقیاء که ناتوان شده بودند حمله های پی در پی می کرد و در پشت سرش پسران حیدر کرار همچون شیر درنده بودند، وای بر من به خاطر مصیبتی که به شیر پسرم آمد و عمود آهن بر فرقش خورد.

ص: 57

1- - شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار علیهم السلام جلد: 3 صفحه: 186.

ملاقات حضرت زینب با حضرت ام البنین علیها السلام پس از واقعه کربلاء

زمانی که بازماندگان کربلاء به مدینه بازگشتند، حضرت زینب کبری علیها السلام به ملاقات حضرت ام البنین علیها السلام شتافت و شهادت فرزندانش را به وی تسلیت گفت.

حضرت زینب کبری علیها السلام به اتفاق عده زیادی از خانم های اهل بیت علیهم السلام وارد منزل حضرت ام البنین علیها السلام شده و با هم خوانی، نوای و اماما و واحسینا سر داده و بر سر زنان وارد شدند.

ارادت حضرت ام البنین علیها السلام به حسین بن علی علیه السلام

کنیز حضرت ام البنین علیها السلام می گوید: من منزل را هر روز خودم جارو می کردم ولی در آن روز ایشان امر فرمودند: خودم می خواهم خانه را جارو کنم، زیرا عزاداران حسین علیه السلام می خواهند بیایند، لذا بعد از نظافت، هنگام ورود میهمان ها شخصا به استقبال آنها رفته و با مشت به سینه می زد و نوای و اماما، و واسیدا سر می داد.

حضرت ام البنین علیها السلام و حضرت زینب کبری علیها السلام یکدیگر را در آغوش کشیدند، حضرت زینب کبری علیها السلام یکی یکی نام پسران حضرت

ام البنین علیها السلام را صدا می زد و می فرمود: وا اخاه، و اباسا، وا اخاه وا

جعفرا و... حضرت ام البنین علیها السلام فقط می فرمود: وا اماما، وا حسینا. و به این صورت مردم متوجه شدند که حضرت ام البنین علیها السلام بزرگ ترین مصیبتش مصیبت امام زمانش علیه السلام بوده و هست.

بعد میهمان ها نشستند، حضرت ام البنین علیها السلام از حضرت زینب کبری

علیها السلامخواست تا از واقعه جانسوز کربلاء و پسرانش برایش بگوید، حضرت زینب کبری علیها السلام از شهادت فرزندانش سخن به میان آوردند.

حضرت ام البنین علیها السلام عرض کرد: جان همه عالم به فدای حسین علیه السلام، از حسین علیه السلام برایم بگو.

حضرت زینب کبری علیها السلام فرمودند: حسین علیه السلام را با لب تشنه کشتند.

حضرت ام البنین علیها السلام تا این سخن را شنید، آن چنان ناراحت و از خود بی خود شد که بی اختیار دستهایش را بلند کرد و محکم بر سرش کوبید و چندین بار فریاد زد: وا حسیناه! وای حسین جان. (1)

حضرت زینب کبری علیها السلام در ادامه فرمودند: ای ام البنین علیها السلام از پسرت عباس علیه السلام يك یادگاری برایت آورده ام.

حضرت ام البنین علیها السلام عرض کرد: آن یادگاری چیست؟

حضرت زینب کبری علیها السلام سپر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را به ایشان تقدیم فرمود.

ص: 59

حضرت ام البنین علیها السلام تا آن سپر را دید آن چنان منقلب شد و گریست که بیهوش شده و بر زمین افتاد. (1)

حضرت ام البنین علیها السلام علاوه بر اینکه به بقیع جهت عزاداری می رفتند در منزل نیز در سوگ امام حسین علیه السلام مراسم می گرفت و می نشست و زنان مخصوصاً از قبیله بنی هاشم در جلسه او شرکت و بر مظلومیت حضرت سیدالشهداء علیه السلام و اهل بیتش می گریستند. از جمله ام سلمه همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرکت می کرد و می گریست و می گفت: فعلوها، ملائ الله قبورهم نارا؛ یعنی: حسین را کشتند! خدا قبرشان را پر از آتش کند. (2)

وقال صاحب ریاض الأحزان: و اقامت ام البنین زوجة امیر المؤمنین العزاء علی الحسین و اجتمع عندها نساء بنی هاشم یندبن الحسین و أهل بیته و بکت ام سلمة و قالت: فعلوها ملائ الله قبورهم نارا. (3)

ص: 60

1-- (حضرت ابوالفضل علیه السلام مظهر کمالات و کرامات جلد: 2 صفحه: 16) و (زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام صفحه: 136).

2-- ریاض الأحزان صفحه: 60.

3-- ادب الطف جلد: 1 صفحه: 74.

عظمت و فضائل حضرت ام البنین علیها السلام

حضرت زینب کبری علیها السلام احترام خاصی برای حضرت ام البنین علیها السلام قائل بودند و همیشه در اعیاد برای عرض تبریک و در شهادت ها برای عرض تسلیت به زیارت حضرت ام البنین علیها السلام رفته و همواره ایشان را احترام و اکرام می فرمودند.

حضرت ام البنین علیها السلام بانوئی با فضیلت و عارف به حق اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام بود و محبت شدید و خالصی به آنان داشته و خود را وقف محبت و خدمتگزاری به آنها کرده بود. [\(1\)](#)

این بانوی عظیم الشان نزد همه مردم دارای جایگاه ویژه ای است، مردم مسلمان ایشان را نزد خدای تعالی شفیع و واسطه قرار می دهند و به این وسیله حاجات خود را از خدای تعالی گرفته و غم و اندوهشان برطرف می شود.

حضرت ام البنین علیها السلام بعد از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام مدت زیادی زنده بودند، اما با هیچ کس ازدواج نکردند؛

و لم تخرج أم البنین إلى احد قبل أمير المؤمنین ولا بعده. [\(2\)](#)

ص: 61

1- - العباس صفحه: 133.

2- - ادب الطف جلد: 1 صفحه: 73.

یعنی: حضرت ام البنین علیها السلام قبل از امیرالمؤمنین علیه السلام و بعد از ایشان با هیچ شخص دیگری ازدواج نکرد.

امامه و اسماء بنت عمیس و لیلی نهشیله نیز بعد از شهادت حضرت علی بن ابی طالب علیهما السلام به توصیه حضرت ام البنین علیها السلام با هیچ کس ازدواج نکردند.

این بانوی بزرگوار و وفادار، به استناد حدیثی از حضرت علی بن ابی طالب

علیهما السلام که می فرماید: **أَنَّه لَا يَجُوزُ لِأَزْوَاجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْوَصِيِّ أَنْ يَتَزَوَّجَنَّ بغيرِهِ بَعْدَهُ. (1)**

یعنی: همسران پیامبر و اوصیاء، بعد از مرگ ایشان نباید به همسری کسی درآیند، تن به ازدواج با کسی نداده و حتی به دیگر همسران امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام چنین تذکری می دادند.

پس از شهادت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیهما السلام روزی مغیره بن نوفل که یکی از مشاهیر عرب بود از امامه، همسر علی بن ابی طالب علیهما السلام خواستگاری کرد، امامه نزد حضرت ام البنین علیها السلام رفت و ایشان را در جریان گذاشت و در مورد این ازدواج با ایشان مشورت کرد.

حضرت ام البنین علیها السلام در جواب او با استناد به همان حدیث علی بن ابی طالب علیهما السلام فرمودند: سزاوار نیست که ما پس از ایشان در خانه

ص: 62

دیگری باشیم و با مرد دیگری ازدواج کنیم.

این فرمایش حضرت ام البنین علیها السلام نه تنها در امامه، بلکه در دیگر همسران امام، از جمله: لیلی تمیمیّه و اسماء بنت عمیس نیز اثر گذاشت، لذا به همین جهت این چهار بانوی عظیم الشان تا پایان عمرشان با هیچ کس دیگر ازدواج نکردند. (1)

حضرت ام البنین علیها السلام تا چند سال پس از واقعه جانسوز کربلاء در قید حیات بوده و همواره به افشاگری علیه حکومت بنی امیه می پرداخت، ایشان سرانجام در روز سیزدهم جمادی الثانی سال 70 هجری دار فانی را وداع گفت و در قبرستان بقیع، در کنار صفیه و عاتکه؛ دو تن از عمه های گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مدفون گردید. (2)

حضرت ام البنین علاوه بر آن همه فضل و کمالات روحی که داشتند ادیب و شاعری فصیح و توانا بودند که ادیب و شاعر بودن در عرب بسیار اهمیت دارد. (3)

ص: 63

1- - برگرفته شده از کشف الغمة صفحه: 32 و (الفصول المهمة صفحه: 145) و (مناقب ابن شهر آشوب جلد: 2 صفحه: 76) و (مطالب السؤل صفحه: 63).

2- - فرهنگ جامع الفبایی تاریخ و جغرافیای مکه و مدینه صفحه: 123.

3- - اعلام النساء المؤمنات، صفحه: 496.

چرا حضرت ام البنین علیها السلام در حادثه جانسوز کربلاء نبودند؟!

همان گونه که عرض شد تاریخ دقیقی در دسترس ما نیست، اما با توجه به این همه فضل و کمال و معرفت این بانوی بزرگ اسلام، آنچه یقینی می باشد این است که حتماً دلیل موجهی برای این کار بوده، ضمن این که این سفر به عنوان سفر زیارتی مکه انجام شد و امام حسین علیه السلام علناً اعلام نفرموده بودند که عاقبت به کربلاء می رویم، مگر برای افرادی بسیار خاص.

مثلاً بنا به مصالحتی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام در نظر داشتند به ام سلمه همسر گرامی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اطلاع دادند، نقل شده: وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام عزم سفر به مکه را نمود، ام سلمه خدمت ایشان رسید و گفت:

يا بنی لا تحزنی بخروجك إلى العراق فانی سمعت جدك رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: یقتل ولدی الحسین بأرض العراق فی ارض یقال لها کربلاء، و عندی تربتك فی قارورة دفعها إلى النبی.

فاجابها الامام بعزم و رباطة جأش قائلاً:

يا اماه، و انا اعلم انی مقتول مذبح ظلما و عدوانا، و قد شاء عز و جل ان یری حرمی و رهطی مشردین، و اطفالی مذبحین، مأسورین

یعنی: فرزندم با سفر به عراق مرا محزون نساز من از جدت رسول خدا

صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: فرزندم حسین در سرزمین عراق در محلی که به آن کربلاء می گویند کشته می شود و تربت تو در شیشه ای است که رسول خدا

صلی الله علیه و آله به من داده است.

امام علیه السلام در پاسخ با عزم و اطمینان کامل و قلبی محزون فرمود:

مادر جان من خود آگاه ترم که کشته می شوم و مظلومانه سرم بریده می شود اما خدا خواسته که حرم و بستگان مرا آواره و اطفالم را سر بریده و اسیر شده در حالی که طلب یاری می کنند و کسی آنها را اجابت نمی کند ببیند.

اما به عنوان مثال: ام هانی عمه بزرگوار امام حسین علیه السلام در شبی که امام

علیه السلام می خواستند سفر کنند بسیار مضطرب و نگران خدمت حضرت سیدالشهداء علیه السلام آمدند ولی حضرت درباره حادثه پیش روی این سفر هیچ سخنی به ایشان نفرمودند.

حضرت ام البنین علیها السلام قبل از سفر به چهار پسر خود که در این سفر همراه امام بودند توصیه کرد که تا شما هستید نگذارید کوچکترین ناراحتی متوجه اهل بیت علیهم السلام بشود.

ص: 65

همچنین از قرائن می شود فهمید که ممکن است علت نرفتن ایشان امر امام علیه السلام باشد، حال یا امام مصلحت به حضور ایشان ندانسته یا اینکه مأموریتی دیگر به ایشان داده بودند، بعد از آن حادثه جانگداز این بانوی مکرمه بعد از حضرت امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب کبری علیها السلام بزرگترین نقش در زنده نگه داشتن واقعه جانسوز کربلاء داشتند.

سیاست و بصیرت عمیق حضرت ام البنین علیها السلام

از ویژگی های بسیار مهم حضرت ام البنین علیها السلام سیاستمداری و بصیرت داشتن ایشان بود که با توجه به زمان پیش رفته و انجام وظیفه می نمود.

ایشان در هر فصل از زندگی خویش این مسأله یعنی بصیرت، خود را به خوبی به همه نشان می دهند و اهمیت بیشتر آن زمانی است که در تمام موارد بدون این که مستقیماً و صراحتاً از ایشان مأموریتی را بخواهند خود ایشان خواست امام زمان خود را درک می نمودند و اجرا می کردند.

در اولین قدم یعنی بعد از ازدواج و قبل از تولد فرزندانشان در همان اولین روز ورودشان به خانه امیرالمؤمنین علیه السلام بر اساس تعالیم قرآن که می فرماید: قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوَدَّةُ؛ فِي الْقُرْبَىٰ يَعْنِي: بگو: من بر رسالتم اجری از شما سوال نمی کنم مگر دوستی با نزدیکانم، تکلیف

خود که مودت و مهربانی و خدمت به ذریه فاطمه زهرا علیها السلام می باشد را به خوبی درک می نماید و عملکرد ایشان در خدمت به اهل بیت رسول خدا

صلی الله علیه و آله را به خوبی می توان در برخوردهای فرزندان ایشان علی الخصوص حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نظاره کرد، چرا که جانبازی

فرزندان حضرت ام البنین علیها السلام برای امامشان ریشه در همان تربیت و نوع رفتار مادر بزرگوارشان با اهل بیت علیهم السلام دارد چون اگر ایشان این خصلت روحی و این رفتار پسندیده را دارا نبودند نمی توانستند به فرزندان خود انتقال دهند و به قول معروف فاقد شی نمی تواند معطی شی باشد.

جواد شبر نویسنده ادب الطف در مورد ایشان می نویسد:

اقول: وقد بلغ من معرفتها و تبصرها أنها لما دخلت علی علی علیه السلام كان الحسنان مريضین فأخذت تسهر معهما و تقابلهما بالبشاشة و لطیف الکلام کالأم الحنون.

یعنی: بصیرت و معرفت ایشان به جایی رسیده بود که وقتی وارد خانه علی بن ابی طالب علیهم السلام شد حسنین بیمار بودند و ایشان بر بالین آنها تا صبح بیدار ماند و با خوش رویی و ملاحظت با آنها سخن می گفت: مثل يك مادر مهربان و شیرین زبان.

در مرحله دوم زندگی که تربیت فرزندان دلیبر و جان نثار اهل بیت علیهم السلام می باشد نیز کارنامه این بانوی با عظمت کاملاً درخشان است ضمن این که ایشان همواره محرك فرزندان خود در حمایت از

اهل بيت عليهم السلام بوده اند و همواره سلامت اهل بيت عليهم السلام را بر سلامت خود و فرزندان شان ارجح می دانستند که در جریان پرسیدن احوال حضرت سيد الشهداء عليه السلام از بشير كاملا واضح است.

شيخ مامقانی در این باره می نویسد:

قال الشيخ المامقانی فی (تقیح المقال) و استفاد قوة إيمانها و تشيعها ان بشيرا كلما نعى اليها بعد وروده إلى المدينة احدا من اولادها الأربعة قالت (ما معناه) اخبرني عن ابي عبد الله الحسين، فلما نعى اليها الحسين قالت: قد قطعت نياط قلبي، اولادي و من تحت الخضراء كلهم فداء لأبي عبد الله الحسين. فان علققتها بالحسين ليس إلا لامامته عليه السلام، و تهوينها على نفسها موت مثل هواء الأشبال الأربعة إن سلم الحسين يكشف عن مرتبة في الديانة رفيعة.

يعنى: مقدار ايمان و تشيع حضرت ام البنين عليها السلام از آنجا دانسته می شود که وقتی بشير وارد مدینه می شود و خبر شهادت چهار فرزندش را به ایشان می دهد ام البنين می فرماید: (این چه معنایی دارد) از ابي عبدالله به من خبر بده، و وقتی بشير خبر شهادت امام حسين عليه السلام را به او می دهد می فرماید: بندهای قلبم پاره شد، فرزندانم و هر چه زیر آسمان است تماما فدای ابي عبدالله الحسين عليه السلام پس قطعاً علاقه این بانوی با عظمت به امام حسين عليه السلام نمی باشد مگر به خاطر امامت ایشان بر او و اینکه سلامت امام حسين عليه السلام حتی اگر به قیمت مرگ فرزندانش باشد

برایش آسان تر و گوارا تر است کاشف از مرتبه بالای دیانت این بانوی جلیل القدر است.

وی پس از واقعه جانسوز عاشورا، به وسیله مرثیه خوانی و نوحه سرایی ندای مظلومیت امام حسین علیه السلام را به گوش مردم می رساند. ایشان هر روز به همراه دو تن از فرزندان حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام که در کربلاء حضور داشتند و سند زنده ای برای بیان وقایع عاشورا بودند، به بقیع می آمد و نوحه می خواند و بدین صورت هم حماسه کربلاء را بازگو و هم در قالب عزاداری به حکومت وقت اعتراض کرده و طعن می زد و مردمی را که اطرافش جمع می شدند، از جنایات بنی امیه آگاه می نمود، حتی مروان بن حکم که از حگام مدینه و از دشمنان سرسخت اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بود، هر وقت از آنجا عبور می کردی اختیار می نشست و با گریه ام البنین علیها السلام می گریست،⁽¹⁾ و این مسأله نشان دهنده عمق بصیرت این بانوی بزرگوار است که در هر زمانی دقیقاً مجری همان چیزی هستند که امام زمانشان خواستار آن بودند.

زمانیکه امیر المؤمنین علیه السلام از ایشان فرزندان شجاع و دلیر می خواست چهار شیر تحویل داد که شنیدن نامشان لرزه به اندام شجاعان و رزم آوران می انداخت جوانمردانی که از فدا کردن همه

ص: 69

چیزشان در راه امامشان هیچ ابایی نداشتند.

بعد از واقعه کربلاء نیز با توجه به سیاستی که حضرت زین العابدین علیه السلام به خاطر موقعیت زمانی در پیش گرفتند مبنی بر احیاء مصیبت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام ایشان نیز به بهترین شکل اقدام به اقامه و زنده نگه داشتن مصیبت سیدالشهدا علیه السلام نمودند.

توجه به این مسأله که در میان اهل بیت علیهم السلام مظلوم بسیار وجود داشته ما را دقیقاً به این مطلب می رساند که در پشت این عزاداری ها چیزی غیر از التیام دردهای عاشورا وجود داشته است.

حضرت صدیقه طاهره علیها السلام در نهایت مظلومیت و با شدیدترین مصائب از دار دنیا رفتند، سیلی خوردند، در مقابل دید مسلمین شلاق خوردند و بازوی ایشان از فرط جراحت متورّم شد، سینه مبارکشان با میخ در مجروح شد، فرزندی که در رحم داشتند سقط شد و در نهایت غربت و مظلومیت شبانه دفن گردید و هیچ کس هم اعتراض و یاری نکرد.

مولای متقیان را با شمشیر زهر آلود در محراب عبادت از پشت سر فرق شکافتند و به عنوان اجرای حکم خدا از آن یاد کردند.

امام مجتبی علیه السلام را در نهایت تنهایی در لشکر خود خیمه اش را به آتش کشیدند، لشکریان خودش اقدام به ترور ایشان کردند، به ران مبارک ایشان جراحت عمیق وارد کردند و ایشان را مجبور به قبول صلح

با معاویه کردند و در نهایت توسط محرم و همدم و همسر خود با مهلك ترین سم، مظلومانه شهید شد.

و در تمام همه این مصائب حضرت ام البنین علیها السلام و یا سایر بنی هاشم اقدام به این چنین عکس العمل هایی که بعد از واقعه عاشورا رخ داده نکردند.

با يك نگاه عمیقانه به این مسأله به خوبی می توان فهمید که حرکت حضرت ام البنین علیها السلام کاملاً هدف دار است و نه فقط برای آرام کردن قلب خود از مصائب عاشورا بود که در این صورت می شد فقط در خانهنشست و گریه کرد که این کار را نیز می کردند، بلکه نوعی الگوبرداری از رفتار امام زمانشان و یاری نمودن ایشان در رسیدن به مطلوبشان است.

ایشان هر روز و به واقع هر روز که در کتب تاریخ ذکر شده در هر شرایطی سرما و گرما به مدت طولانی همراه فرزندان یتیم حضرت ابوالفضل العباس

علیه السلام که دیدن ایشان توسط مردم باعث اثرگذاری بیشتر در آنها می شد به بقیع می آمد و حال این که همه می دانند قبور شهیدان کربلاء در سرزمین نینوا قرار داشت و در آنجا آن چنان اقامه عزا می کند که قلوب همه را تحت تأثیر قرار می دهد، حتی قسی القلب ترین افراد را منقلب می کند و این نوع عزاداری اصلاً در تاریخ اسلام سابقه نداشته و در هیچ جنگی یا قتل عامی حتی واقعه حره که در خود مدینه صورت

گرفت و جنایاتی به مراتب از نظر ظاهر فجیعانه تر در آن صورت گرفت اما با این حال هیچ يك از زنان مدینه این گونه اقامه عزا نکردند که این بانوی با عظمت برای احیاء شعائر حسینی انجام دادند.

این در حالی است که بانوان مؤنه هاشمی فقط در حد ضرورت از خانه خارج می شدند و آن هم در نهایت پوشش و حیاء، اما درك این بانوی جلیل القدر به حدی است که تشخیص می دهند در این زمان باید جهت احیاء شعائر حسینی همچون فاطمه زهرا علیها السلام که در میان مسجد پیامبر خطبه های کوبنده می خواندند و حقایق را برای مسلمانان بیان می کردند و از حق امیر مؤنان علی علیه السلام دفاع نمودند. الان باید غم و مصیبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را با این ناله ها در قلوب مسلمین نهادینه کرد و این نهضت را زنده نگه داشت کما این که بسیاری از بانوان هاشمی به پیروی از امامشان حضرت سجاد علیه السلام به این مهم پرداختند که دقت در سرگذشت بانوانی همچون زینب کبری علیها السلام ام کلثوم علیها السلام رباب همسر حضرت سیدالشهداء علیه السلام و سکینه و فاطمه دختران حضرت سیدالشهداء علیه السلام نشان دهنده این مطلب است و بی شك اگر تلاش های این عزیزان نبود امروز مجالس عزای ابی عبداللّه با این شور و برکت در تمام جهان برگزار نمی شد و درخت تشیع را سیراب نمی کرد.

هنگامی که امام حسین علیه السلام قصد ترك مدینه و تشریف برای حج و به دنبال آن هجرت به سوی عراق کرد، حضرت ام البنین علیها السلام به همراهان آن

حضرت سفارش کرد: مولایم امام حسین علیه السلام نور چشم من است، همگی فرمان بردار و مطیع او باشید.

وفات حضرت ام البنین علیها السلام

حضرت ام البنین علیها السلام بعد از حضرت زینب کبری علیها السلام دار فانی را وداع گفتند، ایشان را در بقیع، در جوار امام حسن مجتبی علیه السلام و فاطمه بنت اسد علیها السلام و دیگر شخصیت های اسلامی به خاک سپردند.

اقوال علماء و بزرگان در رابطه با شخصیت ام البنین علیها السلام

شهید ثانی، زین الدین عاملی درباره حضرت ام البنین علیها السلام می گوید: ام البنین از بانوان با معرفت و پر فضیلت بود. نسبت به خاندان نبوت، محبت و دلبستگی خالص و شدید داشت و خود را وقف خدمت به آنها کرده بود. خاندان نبوت نیز برای او جایگاه والایی قائل بودند و به او احترام ویژه می گذاشتند. در روزهای عید، به احترام او به محضرش می رفتند و به ایشان ادای احترام می کردند. (1)

علامه سید محسن امین می گوید: حضرت ام البنین علیها السلام شاعری

ص: 73

1- - ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین، صفحه: 7.

خوش بیان و از خانواده ای اصیل و شجاع بود. (1)

علی محمد علی دُخَیل، نویسنده معاصر عرب در وصف این بانوی بزرگوار می نویسد: عظمت این خانم در آن جا آشکار می شود که وقتی خبر شهادت فرزندانش را به او می دهند، به آن توجه نمی کند، بلکه از سلامت حضرت امام حسین علیه السلام می پرسد؛ گویی امام حسین علیه السلام فرزندِ اوست نه آنان. (2)

سید محمود حسینی شاهرودی می گوید: من در مشکلات، صد مرتبه صلوات برای مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام یعنی حضرت ام البنین علیها السلام می فرستم و حاجت می گیرم.

عمر رضا کحّاله، حضرت ام البنین را شاعری خوش بیان معرفی می کند. (3)

آیت الله العظمی سید محمد شیرازی می فرماید:

شخصی در عالم مکاشفه، حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام را می بیند و عرض می کند: آقا! من حاجتی دارم؛ به چه کسی متوسل شوم تا حاجتم روا شود؟ حضرت می فرمایند: به مادرم ام البنین علیها السلام.

علامه سید عبدالرزاق مقررّم می نویسد: حضرت ام البنین علیها السلام از

ص: 74

1- - اعیان الشیعه، جلد: 8، صفحه: 389.

2- - العباس بن امیرالمؤمنین، صفحه: 18.

3- - اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، جلد: 4، صفحه: 40.

بانوان با فضیلت به شمار می رفت. وی حق اهل بیت علیهم السلام را خوب می شناخت و در محبت و دوستی با آنان خالص بود و متقابلاً خود در میان آنان جایگاه بلند و مقام ارجمندی داشت. (1)

ابونصر بخاری می نویسد: امیرالمؤمنین علیه السلام از هیچ زن قریشی بعد

از فاطمه علیها السلام دارای فرزند نشد مگر از ام البنین و ایشان قبل و بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام با هیچ کس ازدواج ننمود. (2)

شیخ مامقانی می نویسد: قوت ایمان حضرت ام البنین علیها السلام از آنجا استفاده می شود که وقتی خبر مرگ یکی از چهار فرزندش را به او می دهند سخنی می گوید به این معنا: مرا از حال حسین علیه السلام خبر دهید بعد خبر مرگ تك تك اولادش را به او داد تا این که خبر شهادت عباس علیه السلام را به ایشان دادند که فرمود: فلانی بندهای قلبم را پاره کردی، فرزندانم و هر که در زیر آسمان است همه فدای ابی عبدالله علیه السلام.

همانطور که می بینی تحمل شهادت چهار پسر ام البنین علیها السلام بر ایشان آسان است اگر امام حسین علیه السلام در صحت و سلامت باشد و این نشان دهنده مقام والای ایشان در دیانت است. (3)

تقدی می نویسد: ام البنین علیها السلام از زنان فاضل و عارف به حق اهل

ص: 75

1- - العباس، جلد: 1 صفحه: 72.

2- - سر السلسلة العلوية صفحه: 88.

3- - تنقیح المقال جلد: 3.

بیت علیهم السلام است همچنان که زنی فصیح و بلیغ، با تقوا و زاهد و عابد است. (1)

مازندرانی در کتاب معالی السبطین به نقل از کتاب کنزالمصائب می نویسد:

قطعا حضرت عباس علیه السلام فرزند ام البنین علیها السلام تمام علم را در ابتدای عمر شریفش از پدر و مادرش آموخت. (2)

ص: 76

1-- زینب الكبرى صفحه: 88.

2-- معالی السمطين جلد: 1 صفحه: 31.

كرامات

اشاره

ص: 77

از جناب حجت الاسلام "حاج شیخ محمود خلیلی" چنین نقل شده:

مرحوم "آیه الله آقای حاج سید محمد روحانی" رحمه الله در گرفتاری ها و نیز در امور مهمه، معمولاً به حضرت ام البنین علیها السلام متوسل می شدند.

کیفیت توسل شان به آن مخدره به این نحو بود که نذر می کردند پس از رفع گرفتاری و برآورده شدن حاجات هزینه سفر کربلای کسی را تامین کرده وی را به کربلاء می فرستادند که به نیابت از حضرت ام البنین علیها السلام و از طرف آن مخدره، زیارت کاملی انجام بدهد.

خوب به یاد دارم در سال 1383 هجری قمری که احیاناً این افتخار، یعنی نیابت زیارت کربلاء از طرف حضرت ام البنین علیها السلام با تامین هزینه معظم له نصیب این جانب شد، مبلغ نیم دینار معادل ده درهم به من دادند، و این در حالی بود که آن روزها حداکثر کرایه رفت و آمد به کربلاء

حدود چهار درهم، و حداقل آن سه درهم می شد.

ایشان می گوید "آیت الله العظمی روحانی" رحمه الله فرمودند: يك بار به دندان درد شدیدی مبتلاء شدم، به دكتر طریحی دندانپزشك مراجعه كردم، اتفاقاً دكتر نبود، از بس كه درد شدید بود، فوراً نذر كردم كه اگر از این درد شدید نجات یابم، همین شب جمعه آینده کسی را اجیر کرده و به كربلاء به نیابت حضرت ام البنین علیها السلام بفرستم لحظاتی نگذشت كه درد به کلی ساكت شد. (1)

كرامت دوم:

در شهر كوت عراق، در منزل "خانم حاجیه ام عبد الامیر"، در دهه دوم محرم الحرام، مجلس عزاداری به نام حضرت ام البنین علیها السلام برقرار بود.

در همان روزها يك خانواده سنّی و حنفی مذهب به آن محله آمدند. در میان آنان خانمی به چشم می خورد به نام وزیره كه حدود ده سال از ازدواجش می گذشت و هنوز بچه دار نشده بود و امید به فرزند داشتن را از كف داده بود. برخی از اهالی محل به او گفتند: چرا به حضرت امّ

ص: 79

البنین علیها السلام متوسل نمی شوی؟

وزیره گفت: این کار سودی ندارد؛ زیرا علم پزشکی از معالجه من ناتوان مانده است. حتی از داروهای سنتی استفاده کردم و در روز میلاد حضرت زکریا

علیه السلام روزه گرفتم؛ اما سودی نداشت.

آنان گفتند: هر کس از غذای سفره حضرت ام البنین علیها السلام بخورد و او را در پیشگاه خدا واسطه قرار دهد، خداوند دعایش را مستجاب می کند. چه اشکالی دارد که تو نیز چنین کنی. شاید خداوند، نوزاد دختری به تو عطا کند و به میمنت حضرت ام البنین علیها السلام نام او را فاطمه بگذارد.

وزیره در حالی که با سکوت و نگرانی به سوی آنان نگاه می کرد، یکباره زبانش باز شد و با صدای لرزان گفت: به این شرط که این قضیه میان من و شما باشد و شوهر و خانواده ام از آن آگاه نشوند. آنان گفتند: بسیار خوب! فردا و یا پس فردا ان شاء الله در منزل حاجیه حضور پیدا کن در آنجا مجلسی برگزار می شود که با خواندن روضه حضرت ام البنین علیها السلام پایان می یابد.

وزیره با دنیایی از بیم و امید، در حالی که صورت خود را پوشانده بود، از خانه اش بیرون آمد و روانه منزل حاجیه، امّ عبدالامیر شد. از شرم، عرق می ریخت و خاطرش پریشان بود. هر قدر که به جلسه روضه نزدیکتر می شد، تپش های قلبش بیشتر می شد. صدای روضه خوان گوش های او را نوازش می داد و به رهایی از رنج روحی

ص: 80

امیدوارش می ساخت، وی وارد خانه شد و در مراسم روضه شرکت کرد.

وقتی روضه خوان از نوحه سرایی فارغ شد، برای بهبودی بیماران دعا کرد؛ آن گاه سفره حضرت ام البنین علیهاالسلام پهن شد. زنان حاضر به غذاهای موجود در سفره، تبرک می جستند. آنها گرد سفره نشسته بودند و بهبودی بیماران و برآورده شدن حاجت هایشان را درخواست می کردند. وزیره با دستانی لرزان، قدری از خوراکی ها را از سفره برداشت و از جایش برخاست و در حالی که اشک هایش جاری بود، از منزل خارج شد. او و شوهرش در شامگاه به امید شفا از آن غذا خوردند.

حدود يك ماه از این واقعه می گذشت که حالات وزیره تغییر کرد و گرفتار سرگیجه و درد سینه شد. تمایلش به غذا کاهش یافت. خوابش زیاد و حضورش در جاهای شلوغ مشکل شد. هر کاری که به عهده اش گذاشته می شد، به سختی انجام می داد و دلش اضطراب خاصی پیدا کرده بود.

شوهرش می گوید: ای وزیره! چه شده است؟ آیا بیمار هستی؟ او پاسخ می دهد: نمی دانم. همسرش او را نزد پزشک می برد و پزشک پس از معاینه می گوید: چیزی نیست، ناراحتی های او نشانه بارداری است و برای این که شما مطمئن شوید، فردا به آزمایشگاه مراجعه کنید. با شنیدن این خبر مسرت بخش، هر دو بی نهایت خوشحال می شوند. شوهر

وزیره در حالی که اشك شوق می ریخت، گفت: آقای دکتر! آیا شما اطمینان دارید؟ دکتر با کمال خونسردی گفت: بله.

فردای آن روز، وزیره همراه همسرش، جواب مثبت آزمایش را دریافت می کنند. پس از آن به خانه می روند و سجده شکر به جای می آورند. خبر باردار شدن وی میان بستگان منتشر می شود و شادی، فضای خانواده را فرا می گیرد؛ ولی او نداری را که برای حضرت ام البنین علیها السلام کرده بود، همچنان در سینه اش پنهان نگاه می داشت.

سرانجام ماه ها سپری شد و نهمین ماه از ایام بارداری او فرا رسید.

در آغاز فصل بهار و اندکی پیش از اذان صبح، او دختری به دنیا آورد و همگی خوشحال شدند. وزیره گفت: برای تبرک جستن به حضرت ام البنین علیها السلام نام کودک را فاطمه بگذارید؛ اما خویشاوندان شوهرش مخالفت کردند و گفتند: نام او را عایشه بگذارید. سرانجام برای از بین بردن اختلاف، نام آن کودک را بُشری گذاشتند.⁽¹⁾

کرامت سوم:

عنوان این قضیه این بود که کودکی به نام "سجاد" که پسر یکی از خانواده های صفوانی است، در سن سه سالگی، و ایامی که مصادف بود با ماه صفر 1426 قمری و ماه مارس 2005 میلادی حادثه ای رخ داده و

ص: 82

آن حادثه این بوده که او از راه پله طبقه سوم ساختمان به سمت طبقه همکف سقوط کرده است.

و بعد از معاینه های متعدد پزشکی که در تعدادی از بیمارستان های مختلف صورت گرفت همه این را می گفتند که او سالم است و اتفاقی برای او نیفتاده است و همچنین خود کودک (سجاد) به مادرش گفت که برای او اتفاقی نیفتاده است و فقط آن لحظه ای که داشته سقوط می کرده خانمی با لباس سبز رنگ که به او ام البنین علیها السلام می گویند او را با لطافت گرفته و بروی زمین گذاشته و پس از آن هم رفته است.

از سوی شبکه راصد اخباری در مورد این قضیه تحقیق صورت گرفته تا واقعیت مشخص شود چون این تحقیق بصورت مستقیم از شواهد این قضیه صورت گرفته است.

این تحقیق همان طور که گفته شد از منابع اصلی گرفته شده که شامل مشاهده محل سقوط سجاد در خانه و دیدار با همه افراد خانواده اش که شاهد این قضیه بودند که ابتدا از سجاد و سپس مادرش و پدر بزرگش و کسانی که از همان اول شاهد سقوط سجاد بودند که شامل برادر بزرگش حسین و عموی او به نام حسن که او را بعد از سقوط برداشت، صورت گرفته است. این شبکه همچنین با راوی اول این قضیه به روی منبر امام حسین علیه السلام یعنی شیخ حسین خویلدی هم مصاحبه کرده است تا در مورد جانب دینی این قضیه بحث نمایم.

همچنین با یکی از پزشکانی که سجاد را معاینه کرده بود نیز مصاحبه کرده ایم.

شخص دیگری که با او در این باره بحث شده مداح اهل بیت علیهم السلام نزار قطری است.

سی ساعت سرنوشت ساز و مهم در زندگی سجاد:

در اینجا از حسین پرسیدیم که چه شد برادرت با وجود نرده در راه پله افتاد.

و او به ما گفت: سجاد می خواست من را از بالا و از میان نرده و راه پله ببیند و او پسر کوچکی است و سپس بروی نرده سوار شد و این در حالی بود که او ابیات قصیده ام البنین علیها السلام را زمزمه می کرد و تمام افراد موجود در ساختمان زمزمه او را می شنیدند. لحظه ای که من به طبقه همکف رسیدم غافل گیر شدم!! چون من سجاد را دیدم که روی زمین در طبقه همکف خوابیده و این در حالی بود که وقتی در طبقه سوم بودم او آنجا بود و چیزی که بیشتر مرا به تعجب واداشته بود افتادن او به صورتی بود که من احساس نکردم!

یکی از عموهای سجاد به نام حسن می گوید: من روی تختخواب خوابیده بودم و بین خواب و بیداری بودم که صدای سقوط کودکی مرا از جا بلند کرد و بعد به سرعت بلند شدم تا ببینم که چه اتفاقی افتاده است.

وقتی نگاهم به پایین راه پله افتاد دیدم که سجاد روی زمین دراز

کشیده است و حسین برادرش هم در حالی که نمی داند چه کند کنار او ایستاده است.

عموی سجاد در مورد حالت سجاد موقعی که روی زمین افتاده بود گفت: سجاد را دیدم که روی زمین دراز کشیده و چشمان او بسته بودند و این امر تعجب مرا واداشت که چنانچه او از 3 طبقه سقوط کرده است پس چرا يك قطره خون هم از او خارج نشده است و هیچ اثری از خون در محل حادثه نبود! بعد از این که برادرش حسین مرا دید خطاب به من فریاد زد که سجاد از بالا به پایین افتاده است.

عموی سجاد درباره کارهایی می گوید که بعد از حادثه انجام داد:

بعد از اینکه چند دقیقه ای مبهوت مانده بودم و از این ترسیده بودم که او برایش اتفاقی افتاده باشد و چون از بالا به پایین افتاده بود توقع داشتم چند جای بدن او شکسته باشد و یا خونریزی مغزی کرده باشد. او را برداشتم و به نزد مادرش بردم که هنوز در طبقه سوم بود.

مادر سجاد می گوید:

این صحنه را نمی توانم حتی در خیالم تصور کنم که ناگهان برادر شوهرم را دیدم، وقتی می خواستم به سمت داروخانه بروم و داروهای سجاد را تهیه نمایم سجاد استفراغ کرد و به سرعت پیش دکتر رفتم و او به من گفت که سجاد را به سرعت به يك بیمارستان ببریم چون اشعه عادی (X Ray) چیزی مبنی بر اینکه سجاد اتفاقی برایش افتاده را نشان

ص: 85

نمی دهد.

در بیمارستان و لحظات پر استرس و...:

در همان لحظات بود که پدر سجاد از سرکار برگشت و به ما پیوست و برای ما تعریف کرد:

به سرعت به سمت شهر دمام و بیمارستان مواساه حرکت کردیم و در آنجا در قسمت اورژانس، دکترها دور سر سجاد جمع شدند و او رامعاینه می کردند.

آیا درد داری؟ و سجاد با آن کلام کودکانه و لهجه محلی خودش گفت: مامان چرا داد میزنی من چیزیم نیست، من روی زمین نیفتادم، من امروز بالا می خواندم (انا ام البنین علیهاالسلام فاقده اربع شباب) و از بالا افتادم، يك خانمی که لباس سبز پوشیده بود من را گرفت و به من گفت: من همان ام البنینی علیهاالسلام هستم که چهار جوان از دست دادم همه شان فدای خاک پای حسین علیه السلام

مادر سجاد می گوید: بعد از این که این را از سجاد شنیدم به شدت گریه کردم و بر محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد صلی الله علیه و آله صلوات می فرستادم به طوری که یقین داشتم کرامت حضرت ام البنین علیهاالسلام باعث شفای پسر من شده

است.

سجاد روز بعد از بیمارستان مرخص شد و بعد از گذشت سی ساعت سرنوشت ساز در زندگی سجاد و زندگی مادر و پدر و خانواده

ص: 86

اش، به صورتی از بیمارستان خارج شد که او صحیح و سالم بود و انگار برای او اتفاقی نیفتاده است.

بعد از چند روز او را به درمانگاه سلامتک در صفوی بردند تا آن صدمه جمجمه اش را مورد معالجه قرار دهند و به روی او يك عملجراحی سطحی صورت گرفت و این عمل موفقیت آمیز بود و این عمل جراحی بطوری بود که ما اثری از عمل جراحی و یا شکافتگی را در روی سر سجاد ندیدیم.

دکتر حسام یسری بهنام:

همزمان با این اتفاق غیر عادی، شبکه راصد اخباری با دکتر یسری (دکتر سجاد) دیداری داشت تا نظر او را درباره این قضیه بدانیم.

دکتر یسری جراح مغز و اعصاب در بیمارستان موساة در شهر دمام می گوید که از لحاظ پزشکی دلیلی برای این اتفاق نداریم و در این جا عوامل مختلفی در وقوع نوع سقوط وجود دارد از جمله: آن زمینی که سقوط کننده روی آن می افتد و یا زاویه ای که سقوط می کند و برخورد جسم سقوط کننده با اجسام دیگر می تواند در کم کردن خطرات ناشی از سقوط کمک کند.

همچنین تأکید کرد: صدمه در جمجمه سجاد نشان دهنده این موضوع است که سقوط سجاد قوی بوده است و خدا جمجمه را برای ما آفریده تا از مغز ما محافظت کند و برای همین جنس آن را طوری آفریده

ص: 87

که استحکام بالایی داشته باشد و از مظاهر استحکام جمجمه این است که سال های سال بعد از این که انسان می میرد جمجمه در بیشتر مواقع سالم می ماند و یا قسمتی از آن باقی می ماند. و درباره حرفی که به پدر سجاد مبنی به اینکه زنده ماندن سجاد يك معجزه است ابتدا تبسمی کرد و گفت: الحمدلله که سجاد سلامتی خودش را بدست آورد و متأسفانه دکتر یسری قبول نکرد که از او عکس بگیریم و این در حالی بود که دیدار ما با او در مطب مغز و اعصاب بیمارستان در اتاق 27 بود. (1)

کرامت چهارم:

از حضرت "آیت الله حاج سید طیب جزایری" چنین نقل شده:

در سال 1341 هجری شمسی در یکی از سفرهایم، یکی از علماء پاکستان را در مشهد دیدم؛ از او پرسیدم: پس از زیارت مشهد چه می کنید؟ گفت: به پاکستان برمی گردم. گفتم: حیف نیست انسان از پاکستان تا مشهد بیاید، ولی زیارت عتبات نرود؟

سخنم در او اثر کرد و بنا شد او هم با من به کربلاء بیاید، از این رو، با هم از مشهد به تهران آمدیم و به سفارت عراق رفتیم، ولی آن جا اوضاع بسیار ناگوار بود و در دادن ویزا سخت گیری می کردند، به همراهم گفتم:

ص: 88

می خواهی کربلاء بروی؟ گفت: پس برای چه از مشهد به تهران آمده ام؟ گفتم: هزار صلوات نذر حضرت ام البنین علیها السلام می کنیم، ان شاء الله ویزا می دهند.

هر دو نذر کردیم که هزار صلوات هدیه حضرت ام البنین علیها السلام بکنیم، در همین حال همراهم گفتم: من نامه ای برای سفیر پاکستان دارم، بیا با هم این نامه را به او برسانیم. به سفارت پاکستان رفتیم، در آن جا نامه را به سفیر دادیم، او بسیار به ما احترام کرد و پرسید: از تهران به کجا می روید؟ گفتم: هر دو عازم عراق هستیم، البته اگر ویزا گیر بیاید.

گفت: اتفاقاً من هم می خواهم به عراق بروم، کمی صبر کنید تا مدارکم را آماده کنم.

پس از مدتی آمد و گفت: دو نامه به نام شما برای کنسول عراق نوشته ام، نامه را گرفتیم و ناامیدانه به سفارت برگشتیم. نامه را به دربان سفارت دادیم، دربان رفت و پس از مدتی با دو فرم برگشت و پرسید: عکس را آورده اید؟

گفتم: بله! سپس فرم های مخصوص را پر کردیم و همراه عکس و گذر نامه به آن شخص دادیم.

بنا به گفته آن شخص، ساعت يك بعد از ظهر به جلو سفارت رفتیم، نخست اسمی که صدا کردند، اسم ما دو نفر بود، با دلواپسی گذرنامه راباز کردم، دیدم ویزای سه ماهه زده اند، از خوشحالی اشك از چشمانم

سرازیر شد. سپس به زیارت حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام رفتیم و صلوات ها را به روح حضرت ام البنین علیها السلام هدیه کردیم. (1)

کرامت پنجم:

از "آیت الله العظمی حاج ملا علی معصومی همدانی معروف به آخوند" چنین نقل شده:

در یکی از روستاهای همدان، خانمی بود که با وجود آن که سال ها از ازدواجش می گذشت، بچه دار نمی شد. روزی خانم دیگری به او می گوید: نذر کن نام فرزندت را ابوالفضل بگذاری. پس از مدتی خداوند فرزندی به او می دهد و او نامش را ابوالفضل می گذارد، آن فرزند در 14 الی 15 سالگی دچار بیماری سختی می شود، به گونه ای که از زنده ماندنش ناامید می شوند، باز همان خانم، به مادر فرزند، توسل به حضرت عباس علیه السلام را سفارش می کند، او نیز چنین می کند. صبح فردا همان خانم به در منزل آن ها می آید و می گوید: خدا فرزندتان را شفا داده است، ناراحت نباشید. می گوید: تو از کجا می دانی؟ پاسخ می دهد: در خواب دیدم گروهی از زنان به سوی خانه شما می آیند که حضرت ام البنین علیها السلام نیز در میانشان بود و فرمود: برای شفای این پسر می روم.

ص: 90

از مرحوم "حاج عبدالرسول علی الصفار" که تاجری معروف و رئیس غرفه تجارت بغداد بوده چنین نقل شده است:

در حدود سالهای 1329 شمسی، به زیارت خانه خدا و مشاهد مشرفه پیامبر اکرم

صلی الله علیه و آله و اهل بیت گرامیشان علیهم السلام مشرف شدم.

رفقای ما در این سفر، یکی سید هادی مگوطر از سادات محترم، از رؤای عشایر فرات، و از مردان انقلابی بود، و دیگری، شیخ عبدالعباس آل فرعون رئیس عشایر آل فتله که یکی از بزرگ ترین و ریشه دارترین عشایر فرات اوسط در عراق می باشند بود.

برای تشرف به زیارت قبر پاک پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و نیز زیارت

قبور پاک اهل بیت مطهرش علیهم السلام وارد مدینه منوره شدیم و چند روزی در آن سرزمین پاک اقامت گزیدیم.

در عصر یکی از روزها طبق عادت معمول قصد زیارت قبور پاک ائمه علیهم السلام در بقیع عرفد را کردیم.

بعد از پایان مراسم زیارت قبور مطهر ائمه بقیع علیهم السلام به زیارت قبور منتسبین به اهل بیت علیهم السلام و زیارت قبور بعضی از اصحاب و یاران گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله پرداختیم، تا به قبر فاطمه دختر حزام کلابیه یعنی

حضرت ام البنین علیها السلام مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رسیدیم.

به عبدالعباس آل فرعون گفتم: بیا تا قبر پاك این بانوی معظم، حضرت ام البنین

علیها السلام مادر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را نیز زیارت کنیم.

ولی او با کمال بی اعتنایی گفت: بیا برویم و بگذریم! تو می خواهی ما مردان، این رقعہ زنان را زیارت کنیم؟!!

این را گفت و ما را ترك کرد و از بقیع خارج شد.

من و سید هادی مگوطر، در غیاب او به زیارت مرقد مطهر آن بانوی بزرگوار پرداختیم، برنامه زیارت که تمام شد، به خانه برگشتیم.

شب ها من و عبدالعباس، با هم در يك اتاق می خوابیدیم.

روز بعد هنگام سپیده دم که از خواب بیدار شدم، عبدالعباس را در رخت خوابش نیافتم!

قدری منتظرش ماندم و با خود گفتم: شاید به حمام رفته باشد! انتظار من طولانی شد، اما او بازنگشت! نگران وی شدم، رفیق دیگرم، سید

هادی مگوطر را از خواب بیدار کرده و به او گفتم: رخت ها و لوازم عبدالعباس این جاست، ولی خودش نیست!

او هم از وی خبری نداشت، و به همین دلیل به تدریج اضطراب و

نگرانی ما بیشتر شد.

در نهایت به فکرمان رسید که برخیزیم و به دنبال او بگردیم، با خود گفتیم: کجا باید دنبال او برویم؟! چه گونه باید به جستجوی او پردازیم؟! و از چه کسی پرسیم و تحقیق کنیم؟!

پس از مدت کوتاهی ناگهان درب خانه باز گردید و عبدالعباس در حالی که به شدت ناراحت بود و از شدت گریه چشمانش سرخ شده بود وارد اتاق شد.

به او گفتیم: خیر است ان شاءالله! کجا بودی؟! تو را چه شده؟! این چه حالی است که در تو مشاهده می کنیم؟!

گفت: رهایم کنید تا کمی استراحت کنم آن گاه برایتان تعریف خواهم کرد!

پس از آن که استراحت کرد گفت: یادتان می آید که من عصر دیروز با تکبر و بی اعتنایی و بی ادبی بدون زیارت قبر مطهر حضرت امالبنین علیهاالسلام از بقیع خارج شدم؟

گفتیم: بله، به خوبی آن را به یاد داریم، حرکت زننده ای بود.

او گفت: من قبل از سپیده دم در عالم رؤا خود را در صحن مطهر حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام در کربلاء دیدم.

مردم دسته دسته برای زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام داخل

حرم شریف آن حضرت می شدند، من هم سعی و تلاش کردم که همراه مردم وارد حرم شریف آن حضرت شوم ولی مانع ورود من شدند!

تعجب کرده و سؤل نمودم: چه کسی مانع من می شود؟! و برای چه اجازه ورود به حرم مطهر را به من نمی دهند؟!

نگهبان حرم مطهر گفت: در واقع آقایم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام به من دستور فرموده است که مانع ورود تو به حرم مطهر آن حضرت شوم!

به نگهبان حرم گفتم: آخر برای چه؟

گفت: نمی دانم!

خلاصه، هر چه کوشش و تلاش نمودم، اجازه ورود به حرم مطهر به من داده نشد!

با وجود آن که شما می دانید من به ندرت گریه می کنم از روی ناچاری، به توسل و گریه وزاری پرداختم تا این که خسته شدم.

چون دیدم این کار فایده ای ندارد، این بار به نگهبان حرم متوسل شدم و به او التماس کردم که نزد آقایم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بروم و علت جلوگیری از ورود من به حرم مطهر را از آن حضرت سؤل نمایم.

نگهبان رفت و برگشت و گفت: آقایم به تو می فرماید: چرا از

زیارت قبر مادرم سرپیچی کردی و به او بی اعتنایی نمودی؟! به همین دلیل به تو اجازه ورود به حرم خود را نمی دهم تا این که به زیارت قبر مادرم بروی!

از هول و هراس این رؤا، مضطرب و نگران گشته و از خواب بیدار شدم، و سپس با سرعت برای زیارت مرقد مطهر حضرت ام البنین علیها السلام و عذر خواهی از آن بانوی بزرگوار بابت رفتار زشتی که از من نسبت به ایشان سر زده بود، به بقیع رفتم تا آن بزرگوار درباره من، نزد پسر بزرگوارش حضرت ابوالفضل علیه السلام شفاعت نماید.

آری، من به بقیع رفتم و الآن نیز از نزد قبر مطهر حضرت ام البنین علیها السلام بر می گردم. (1)

کرامت هفتم:

از جناب "حجه الاسلام و المسلمین حاج سید جواد موسوی زنجانی" چنین نقل شده:

یکی از فرزندانم، روزی هنگام غروب از مدرسه به خانه آمد، در حالی که بر خلاف سایر روزها، از شدت سردی سردی می نالید و آثار ناراحتی و بیماری شدیداً از چهره اش هویدا بود. دائماً حالت تهوع داشت.

ص: 95

از مشاهده این صحنه، سخت ناراحت شده، وی را نزد "دکتر شمس" بردم ولی متاسفانه دکتر نامبرده در تشخیص بیماری دچار اشتباه گردید. وی گفت: مسأله ای نیست، این بچه گرفتار سرماخوردگی شده است.

و سپس برای او نسخه ای نوشت و داروهای زیادی را تجویز نمود و توصیه کرد: من امشب در "بیمارستان سینا" کشیک هستم، اگر وضع بیمار خوب نبود فوراً با بیمارستان تماس بگیرید.

بیمار داروها را مصرف کرد و هیچ گونه اثر مثبتی در بهبودی وضع وی مشاهده نمی شد، بلکه به عکس، وضع بیمار پی در پی وخیم ترمی شد. پس از نیمه شب با دکتر، که نوبت کشیک او در "بیمارستان سینا" بود، تماس گرفته و گفتیم: دوا و درمان شما هیچ تاثیری در وضع بیمار ندارد و فعلاً به حالت اغماء افتاده است. پزشک نامبرده گفت: فوراً بیمار را به "بیمارستان مهر" منتقل کنید پس از انتقال به بیمارستان و معاینه دکتر متخصص از وی، اظهار گردید که بیماری فرزندتان مننژیت حاد بوده، تمام مغزش را چرک فرا گرفته و زمان معالجه گذشته است و هیچ کاری نمی شود صورت داد. اظهارات دکتر باعث ناراحتی شدید پدر و مادر و بستگان بیمار شد، به گونه ای که بعضی از آنها از شدت ناراحتی فریاد کشیده به زمین افتادند.

عاقبت شورای پزشکی تشکیل شد و پزشکانی از خارج بیمارستان

نیز برای معاینه بیمار بالای سر وی حاضر گشتند. وزیر بهداری وقت، توصیه هایی پیرامون دقت در معالجه بیمار نمود، مع الوصف، معالجات هیچ گونه تاثیری نداشت حال بیمار هم روز به روز وخیم تر می شد فرزندم يك هفته در حالت کما و بیهوشی قرار داشت، تا این که شب تاسوعا فرا رسید. حقیر دیدم که مریض از يك سوا تمام اسباب ظاهری و معالجه اطباء مایوس شده از سوی دیگر در داخل منزل با شیون و ناله مادر و خواهران و مردان و بستگان دیگر بیمار مواجه بودم. ناگزیر دو رکعت نماز خواندم و صد مرتبه صلوات فرستاده ثوابش را به حضرت ام البنین علیها السلام مادر حضرت ابوالفضل العباس قمر بنی هاشم علیه السلام هدیه نمودم و خطاب به آن بانوی بزرگوار عرضه داشتم: با توجه به این که هر فرزند صالحی مطیع دستورات مادر خوبی می باشد از تو ای بانوی با عظمت و همسر شایسته امیرالمؤمنین علیه السلام درخواست می کنم از فرزند

خود باب الحوائج حضرت عباس بن علی علیه السلام بخواهید که از خدا شفای

فرزندم را بگیرد.

حدود سپیده صبح بود که فرد همراه بیمار، از بیمارستان تلفن زد و گفت: بیمار از حالت کما بیرون آمده و شفا یافته است چنان که گویی اصلا مریض نبوده است. حقیر با عجله به بیمارستان رفتم و در آنجا بچه را در حالت عادی دیدم، و این در حالی بود که اطبای معالج اظهار می کردند فرزندم اگر به احتمال يك در هزار هم شفا پیدا کند، قطعاً چشم

ص: 97

و گوش خود را از دست می دهد و یا فلج می شود. اما از عنایت حضرت باب الحوائج، دخترم که نامزد هم بود هیچ گونه نقص عضو یا مشکل دیگری نیافت و هم اکنون نیز دارای دو فرزند می باشد.

ضمناً گفتنی است در همان شب که حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام فرزندم را شفا داد، یکی از بانوان صالحه محل، آن حضرت را خواب دیده و حضرت به وی فرموده بودند: موسوی توسط مادرم شفای فرزندش را از من خواسته بود، من از خداوند شفای او را گرفتم. توصیه می شود که ایشان همیشه به عزاداران من توجه داشته باشد. طبق دستور حضرت، هر ساله روز تاسوعا هیئت های عزاداری به صورت سینه زنی و زنجیر زنی به منزل ما می آیند و دوراس گوسفند به آنها داده می شود. (1)

کرامت هشتم:

در اوایل سال 1415 قمری در ماه ذی الحجه شخصی به نام "عبدالحسین" همراه خانواده و فرزندانش از يك سفر تفریحی که خارج از بغداد گذرانده بودند بر می گشته و در حال حرکت به سوی منزلشان بودند، که ناگهان در میان راه ماشین از کار می افتد هر چه "عبدالحسین"

ص: 98

تلاش می کند نمی تواند علت از کار افتادن ماشین را پیدا کند مع الاسف خیابان نیز از عبور و مرور خالی شده و امکان کمک گرفتن از دیگران وجود نداشته است. متحیر و سرگردان ایستاده و همسرش نیز به علت تاریکی جاده و عدم رفت و آمد ماشین، دچار ترس و وحشت می شود. در این اثناء همسرش از خدای تعالی درخواست می کند که به پاس حرمت حضرت ام البنین علیها السلام که کرامات او از زبان گویندگان جاری است به آنها عنایت نموده، برای به راه افتادن ماشین کمکی به آنها برساند. ناگهان مردی از راه می رسد. "عبدالحسین" با این تصور که شاید از وضعیت ماشین و تعمیر آن اطلاعی داشته باشد، به سراغ آن مرد می رود او می گوید: هیچ مانعی ندارد و مشغول بررسی و تفحص می شود. ولی نتیجه ای نگرفت و گفت که باید بروی وسیله ای بیاوری و آن را بکسل کنی و به راهش ادامه داد، همسر عبدالحسین، با صدای محزون و امید خاشع فریاد می زند: دستم به دامنت یا ام البنین! ما را از گرفتاری نجات بدهید؟

عبدالحسین مجدداً برای به کار انداختن ماشین مشغول فعالیت می شود و این بار ماشین به برکت توسل به حضرت ام البنین علیها السلام روشن می شود، آری ماشین به سرعت باد شروع به حرکت کرد تا به منزل رسیدند و همسرش در راه پیوسته این کلام را تکرار می کرد: "یا ام البنین

گرامت نهم:

"توفیق افندی" اصالتاً موصلی بود و به حکم وظیفه در کربلاء کارمند دولت بود در اوایل ماه هفتم سال 1961 میلادی دردی در مثانه خود احساس کرده و به یکی از پزشکان متخصص در پایتخت عراق یعنی بغداد مراجعه نمود، پس از معاینات و بررسی ها، پزشك به او خبر داد که سنگ بزرگی در مثانه او قرار دارد و برای خارج کردن آن راهی جز عمل جراحی وجود ندارد.

برای انجام عمل در روز معینی با دکتر قرار گذاشته و به کربلاء برگشت. پس از بازگشت به کربلاء که در حالت ناراحتی و سختی و افسردگی شدیدی قرار داشت به زیارت مرقد امام حسین علیه السلام و برادرش حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام رفت و قبل از این که به نزد خانواده اش باز گردد، در راه با جوانی رویرو شد که در حرم حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام بین مردم آب نبات پخش می کرد، جوان به او تعارف کرد که بخورد و خود نیز از آن خریده و نذر حضرت ام البنین علیها السلام نماید. "توفیق افندی" قطعه ای از آن را خورد و نذر کرد که يك كيلو آب نبات قرابة الی

ص: 100

اللّٰه بين مردم پخش كند تا حضرت ام البنين عليها السلام براي حل مشكل او نزد خداوند شفاعت كند و از اين رنج و درد خلاصى يابد.

صبح روز دوم بعد از اين جريان احساس كرد كه سنگ مثانه وى به طور كلى مانع خروج بول شده است و پس از يك درد و ناراحتى شديد، سنگ از مثانه او افتاد، به گونه اى كه از ديدن آن دچار وحشت شد. آنگاهبا شادمانى به طرف خيابان رفت و با صدائى بلند فرياد زد: الحمدلله، اللّٰه اكبر، اى ام البنين از تو تشكر مى كنم، سپس طرف حرم حضرت ابوالفضل العباس عليه السلام رفت و به نذرش عمل كرد. (1)

كرامت دهم:

از حجة الاسلام و المسلمین "حاج سيد احمد" چنین نقل شده:

در سال 1416 هجری قمری اواخر ذی الحجه الحرام بود كه بنده از طرف عده اى از لبنانى هاى مقيم غرب آفريقا دعوت شدم. مسير راه هوايى از تهران به جده و از جده به غرب آفريقا بود.

در فرودگاه جده، شش ساعت توقف داشتم. يك ربع ساعت به پرواز هوايىمانده بود كه ناگهان، مأمور فرودگاه به من اعلام كرد شما چون ويزاى مراکش نداريد، نمى توانيد ادامه سفر بدهيد. سخن مامور

ص: 101

1- برگرفته شده از ام البنين عليها السلام صفحه: 43.

غیر منتظره بود. چون به ویزای مراکش احتیاجی نبود، زیرا من ویزای غرب آفریقا را داشتم و از مراکش فقط می خواستم عبور بکنم و برای این کار تنها نیاز به ویزای ترانزیت یعنی ویزای عبور بود.

به مأمور عربستان سعودی گفتم: مرا نزد مأمور پرواز مراکش ببر که با او صحبت کنم. با هم پیش مأمور پرواز مراکشی رفتیم به او گفتم: چرا به من اجازه پرواز نمی دهید؟

گفت: چون شما ویزای ترانزیت ندارید.

گفتم: ویزا لازم نیست، چون مختصر توقیفی در فرودگاه مراکش بیشتر نداشته و داخل شهر هم که نخواهم رفت. ولی او مدعی شد که این کار خلاف قانون است.

گفتم: من در ماه رمضان یعنی سه ماه گذشته از همین فرودگاه "دارالبیضاء" بدون ویزا عبور کردم باز گفت: نه این خلاف قانون است.

گفتم حالا چه باید کرد که 2 روز به ماه محرم الحرام مانده است؟

گفت: این مشکل خودتان است!

گفتمی است که شخص مزبور خیلی عناد داشت و فرد متعصبی هم بود. بنده خیلی مایوس گردیده و سخت ناراحت شده بودم.

این جا بود که ملهم شدم يك سوره فاتحه بخوانم و هدیه به روح حضرت ام البنین علیهاالسلام کنم زیرا یکی از طرق الی الله این بانوی عظمی

باشد، و این عمل نزد متشرعین رسم است، این در حالی است که مردم می خواهند سوار هواپیما بشوند، مشغول خواندن فاتحه شدم، به "والضالین" که رسیدم مأمور مراکشی که در جهنم نشسته بود یکدفعه بهمین نگاه کرده و گفت چمدان شما کجاست؟ چمدان من در هواپیما بود، گفتم در تهران تحویل هواپیما داده ام من از آنجا به غرب آفریقا عازم بودم.

وقتی که گفتم در هواپیما است، از عناد و لجاجت دست برداشت و گفت: بفرمایید سوار هواپیما شوید. رفتم لباسها را پوشیدم و آمدم. ضمناً بلیط من معمولی بود ولی این دفعه جای درجه يك را به من دادند!

آری این است نتیجه متوسل شدن مخلصانه به حضرت ام البنین علیها السلام (1)

کرامت یازدهم:

برادر مورد اطمینان ابوفاطمه دکتر حسن جودی حلی نقل می کند که: وقتی از سنگاپور به دانمارک برگشتم به طور ناگهانی درد بر من چیره شده و تمام بدنم را فرا گرفته و بسیار لاغر شدم و میل و اشتهایی به غذا نداشتم.

ص: 103

1- برگرفته شده از ستاره درخشان مدینه.

به یکی از پزشکان عمومی که در کوپنهاگن معروف و بسیار حاذق و توانمند بود رفتم و او خیلی سریع با دستگاه های پیشرفته شروع بهجستجو کرد بعد از چند روز برای او معلوم شد که تومورهایی در روده بزرگم وجود دارد. دکتر به من گفت: خودت نگاه کن و من همراه دکتر محل تومور را مشاهده کردم که به اندازه گردوی کوچکی بود و از همانجا متوجه خانم ام البنین علیهاالسلام شدم و خطاب به ایشان عرض کردم: برای شما از بین بردن این تومور سخت نیست دکتر گفت: می روم وسایل جراحی را آماده کنم و بعد از حدود نیم ساعت برگشت و موضع تومور را بررسی کرد ولی هیچ اثری از آن نبود دکتر جراح بسیار تعجب کرد و گفت:

اینجا هیچ توموری نیست به دکتر گفتم: من الان متوجه يك مقام معنوی بودم دکتر از سخن من تعجبش بیشتر شد.

کرامت دوازدهم:

خانم جوانی بود که بیماری قلبی داشت و پزشکان گفته بودند که احتیاج به عمل قلب دارد و لازم است که قبل از عمل به هند برود اما این بانوی جوان اصرار داشت که در مجلس عزایی که به نام حضرت ام البنین علیهاالسلام بر پا می شود برود و متوسل به ایشان شود و از ایشان حاجت خود را مطالبه کند بالاخره در مجلسی که به نام حضرت ام البنین علیهاالسلام و

حضرت رقیه علیها السلام بود حاضر شد و تا اذان صبح متوسل به ایشان شد و بعد از نماز صبح زن جوان دختر بچه اش را که به همراه مادر بزرگش با هم در مجلس بودند، خواباند و خودش هم خوابید مادر بزرگش در حالتی بین خواب و بیداری دید که به همراه نوه اش به مکانی بزرگ و بسیار زیبا می روند که از آنجا نور متشعشع می شود وقتی وارد شدند حضرت ام البنین و رقیه علیها السلام نزد ایشان آمدند حضرت ام البنین علیها السلام به مادر بزرگ گردنبندی از طلا داد و به او گفت: این همان خواسته شماست و خانم رقیه علیها السلام نیز چیزی به ایشان داد که نفهمیدم چیست و بعد فرمودند: نیازی نیست دخترت برای عمل جراحی برود و ما او را شفا دادیم.

روز بعد زن جوان برای بار دوم به بیمارستان رفت تا بررسی های لازم برای عمل صورت پذیرد دکتر گفت: من این خانم را در صحت و سلامت کامل می بینم که هیچ احتیاجی به عمل جراحی ندارد.

کرامت سیزدهم:

از جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای صادقی واعظ، از حوزه علمیه قم چنین نقل شده:

یکی از سالها در تهران منبر می رفتم، روز تاسوعایی سوار تاکسی شدم که به طرف مسجد آیت الله زاده مرحوم حاج سید احمد بروجردی رحمه الله بروم، مسیر حرکت از میدان شهدا به طرف صد دستگاه

بود، در مسیر به ترافیکی برخورد کردیم که از رفت و آمد هیئت‌ها ایجاد شده بود، راننده گفت: چه خبر است؟! گفتم: مگر شما مسلمان نیستید؟

گفت: من مسیحی هستم.

گفتم: امروز روز تاسوعا و روز عزاداری برای اهل بیت عصمت و طهارت

علیهم السلام می باشد که به روز حضرت ابوالفضل علیه السلام معروف است.

گفت: من حضرت ابوالفضل علیه السلام را خوب می شناسم سپس افزود: من بچه دار نمی شدم بعد از مدتی هم که بچه دار شدم دو پایش فلج شد هر چه ثروت داشتم خرج کردم منزل و ماشینم را فروختم ولی نتیجه ای نگرفتم یکی از شب‌ها که به منزل آمدم، دیدم زنم گریه می کند، گفتم چه خبر است؟ گفت: صاحب خانه مان امروز آمد و مرا به مجلس حضرت ام البنین علیهاالسلام دعوت کرد.

گفتم ام البنین کیست؟ همسرم برایم شرح داد و گفت: من هم بچه فلجم را بردم در روضه و متوسل به حضرت ابوالفضل علیه السلام شدم حالا بیا امشب هم دو نفری بچه را بغل کرده و به آن حضرت توسل بجوییم، همین کار را کردیم.

نصف شب در ایوان خوابیده بودیم که دیدم بچه بلند شده و می دود. گفتم چه خبر است؟ و دستش را گرفتم، گفت: این آقای، اسب سوار کیست؟ معلوم شد حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام آمده و بچه ما را شفا داده اما متاسفانه ما ایشان را نمی دیدیم و فقط بچه ایشان را می دید.

در شب 17 ربیع الثانی 1427 موافق با 15/5/2005 خانم ها مجلسی به نام سفره ام البنین علیها السلام در خانه حاج منصور احمد العرفان (از اهالی روستای ام حمام قطیف) که از قبیله نمر شمالی متعلق به شهر سیهات است برگزار کردند.

برای پذیرایی از بانوان شرکت کننده در مجلس، شربت زعفران پخش می کردند و لذا همسایه آنها ام فاضل در خانه خود به خاطر اجر و ثواب و خدمت و احیاء مجالس ذکر اهل بیت علیهم السلام اقدام به تهیه و آماده کردن شربت کرد.

وقتی داخل آشپزخانه شد خواست ظرفی که پر از روغن جوشان برای سیب زمینی بود را از روی شعله اجاق بردارد تا آب گرم برای زعفران آماده کند. به خاطر داغی و حرارت ظرف دستانش لرزید و روغن جوشان روی دستش ریخت و از بالا تا پایین دست را سوزاند.

همسر ایشان (ابوفاضل) به همراه دوستش استاد محمد حسین رضوان (ایشان در مدرسه جعفر طیار ام حمام تدریس می کنند و راوی قصه می باشند) در یکی از باشگاه های ورزشی در حال تمرین بودند بعد از اتمام تمرین با هم به رختکن برای تعویض لباس رفتند که ناگهان ابوفاضل متوجه شد تلفن همراهش هشت الی ده تماس بی پاسخ از خانه

داشته است خیلی سریع با خانه تماس گرفت تا از اوضاع باخبر شود که چه اتفاقی رخ داده است. بعد از تماس خیلی سریع به خانه برگشت و دید همسرش ام فاضل چه حالتی دارد و خیلی سریع ام فاضل را به درمانگاه سیهات رساند و پزشکان خیلی سریع شروع به انجام کارهای لازم برای بهبودی ام فاضل نمودند و این در حالی بود که او از شدت درد کاملاً ناآرام و پریشان بود.

در همین حین خبر به خانم هایی که مجلس ام البنین علیهاالسلام را برپا کرده بودند رسید و همه آنها با هم شروع به دعا کردن برای شفای سریع ام فاضل شدند و از آنجا که سوختگی روغن بر گوشت دست کاملاً غلبه پیدا کرده بود و پوست دست را کاملاً از بین برده بود پزشک معالج از ابوفاضل خواست که فردا همسرش را بیاورد تا مشخص شود که سوختگی در چه درجه ای است که اگر لازم باشد ایشان را به بیمارستان تخصصی ارجاع دهند.

سپس ابوفاضل به همراه همسرش به خانه بازگشت و با همه دردهایی که ام فاضل داشت به خواب رفت.

برادر گرامی سلمان عبدالکریم زائر از زبان خواهرش ام فاضل می گوید:

ایشان در عالم رویا می بیند که برای دومین بار بر میگردد به مجلسی که در آن توسل به ام البنین علیهاالسلام اقامه شده و همان طوری که در بیداری

دیده بود در خواب هم می دید که بانوان و خانم ها وارد مجلس می شوند و می دید که سه بانوی هاشمی با هم قرائت و اداره امور مجلس را بر عهده گرفته اند و آنها لباس سیاه بر تن دارند و هیچ چیز از آنها دیده نمی شود یکی از آنها از ایشان می خواهد که پارچ شربت را بلند کند و بین خانم های حاضر شربت پخش کند پس ام فاضل از آن بانوی هاشمی عذر خواهی می کند که من نمی توانم این پارچ بزرگ را حمل کنم چرا که دستم سوخته و توان حمل وزن آن را ندارم آن بانوی هاشمی به ایشان می گوید: از نم و رطوبتی که بالای پارچ است بگیر و با آن دستی را که سوخته مالش بده و بگو (انخاك يا ام البنين) و بلند شو و شربت را پخش کن و بگو (نخيتك يا ام البنين) و من آن کارها را انجام دادم و دستم را با رطوبت بالای پارچ مالش دادم تا آثار سوختگی از بین برود بعد بلند شدم و آن پارچ بزرگ را بلند کردم مثل اینکه يك چیز سبك را حمل می کنم و شروع به توزیع شربت کردم و از بانوان هاشمی شروع کردم که شروع به ختم صلوات کرده بودند و همه اینها در خواب بود و به قدرت خداوند قادر آن خواب به حقیقت تبدیل شد.

شب که شوهرم آمد طبیب معالجم هم آمد تا پانسمان دستم را باز کند که هیچ اثر سوختگی و چروکیدگی پوست دستم نبود و انگار اصلاً روغن جوشان روی دست من نریخته بود. و چون پزشك شب گذشته برای پانسمان دستم آمده بود و جراحی را دیده بود با لهجه مصری

گفت: این معجزه است و این نبود جز به برکت حضرت ام البنین علیها السلام که در مجلسی به نام او پیا شده بود.

خانم ها ضجّه می زدند و به واسطه او خداوند شفا را به ایشان داد و از ایشان دفع بلا نمود. (1)

کرامت پانزدهم:

شیخ علی محسن مدن این حادثه را نقل می کند: آن زمانی که در حوزه نجف درس می خواندم يك راننده تاکسی از سادات مؤن بود که در سفرهایی که از نجف به کربلاء و یا سایر اماکن مقدسه عراق می رفتم به او اعتماد پیدا کرده بودم.

سید در روزهای انتفاضه شعبانیه از کسانی بود که دستگیر شده بودند و حکم اعدام برایشان صادر شده بود.

سید نقل می کند من را با ذلت به مرکز انتقال دادند و مرا وارد اتاق بازرسی کردند. داخل اتاق يك سری بازپرس ها و نگهبانان بودند طوری که اتاق پر شده بود و شروع به تحقیق از اشخاص کردند و پرونده را گرفته و آن را نگاه کردند. و از همانجا تحقیق را خاتمه داده و حکم اعدام شخصی را دادند.

ص: 110

من با دیدن این صحنه شروع به استغاثه کردم. سید به حضرت ام البنین علیها السلام خیلی تعلق خاطر داشت و هر موقع مشکلی برایش پیش می آمد متوسل به ایشان می شد و از او طلب گشایش می کرد.

سید می گوید: پس در حالی که متوجه حضرت ام البنین علیها السلام بودم در دلم گفتم: بانوی من! شما همیشه من را از همه مشکلات نجات دادید ولی الان به کمک شدید شما احتیاج دارم. تقاضا دارم الان در اینجا حضور یابید و مرا از این درد سر خلاص کنید.

هنوز توسل من تمام نشده بود که شخصی که او را نمی شناختم وارد شد و دست مرا گرفت و گفت: با من بیا گفتم: کجا؟

گفت: نترس و مرا از اتاق خارج کرد و من بسیار تعجب می کردم که کسی از نگهبانان معترض ما نمی شود و با ما سخن نمی گوید تا این که مرا از درب مرکز خارج کرد و به من گفت: نترس تو در امان هستی و منرفتم و از آنجا دور شدم.

کرامت شانزدهم:

از شخص مؤمنی نقل شده: خداوند به من يك دختر عطا کرد و بعد از او سه بچه دیگر به دنیا آوردم که هیچ کدام صحیح و سالم نبودند و بعد از يك هفته می مردند و من دائما از خداوند می خواستم که پسری صحیح و سالم به من عطا کند.

روزی خواب بودم در عالم رویا دیدم دکتری که به او مراجعه می کردم ظرفی به من داد که درون آن مایعی مثل جوهر بود و به من گفت این داروی تو از طرف حضرت ام البنین علیها السلام است. من خندیدم و گفتم چه می گویی؟

آیا این دوايي است که مرض را شفا می دهد و ممکن است من بچه ای صحیح و سالم به دنیا بیاورم. گفت: بله این داروی توست که حضرت ام البنین علیها السلام داده است. پس من دارو را گرفتم و از اتاق دکتر خارج شدم. بالاخره من حامله شدم و شکر خدا فرزندی سالم و صحیح به دنیا آوردم.

کرامت هفدهم:

روزی یکی از خانم های مؤنه دوست داشت مجلس توسلی به حضرت ام البنین

علیها السلام به پا کند به همین خاطر از همسایه خود لوحی که بر روی آن تصویر حضرت ام البنین علیها السلام بود را مطالبه کرد اما همسایه از دادن لوح امتناع کرد.

همان شب زن در عالم رویا دید که يك بانوی جلیل القدر به سمت او آمد و چیزی به دست او داد در همین حین از خواب بیدار شد و دید در دستش تکه ای از پارچه سبز است که بر روی آن تصویری از حضرت ام البنین علیها السلام نقش بسته است.

آن بانوی مؤنه بسیار خوشحال شد و مجلس توسل را به پا کرد و

حاجتش برآورده شد. الان آن پارچه در مسجد امام حسن علیه السلام نسائی شهر سیهات است و بسیاری از بانوان در خواب دیده اند که حضرت ام البنین علیها السلام به آنها فرموده اند: گمان نکنید که من يك تصويری بر روی دیوار آویزان هستم بلکه من با شما در مجالستان شرکت می کنم و در کارهای مسجد کمکتان می کنم. و معمولاً- تجربه نشان داده هر کس در این مسجد متوسل به حضرت ام البنین علیها السلام شود و هر حاجتی از حاجات دنیا را داشته باشد برآورده می شود.

کرامت هجدهم:

شیخ عبد الستار کاظمی بدیری می گوید: دوستم سید جعفر صادق حسنی تعریف می کرد که مادرش به خاطر داشتن يك سنگ کلیه بزرگ درد بسیار زیادی را تحمل می کرد. او خیلی اوقات برای نذر حضرت ام البنین علیها السلام غذا درست می کرد و در همین حین که داشت غذای حضرت ام البنین علیها السلام را آماده می کرد خطاب به ایشان گفت: خانم جان من برای شما غذا درست می کنم پس چرا شما مرا ترك کردید؟

او می گفت: و مادرم در این حین بسیار متوجه ایشان بود و حالت انقطاع خوبی داشت در آن شب حضرت ام البنین علیها السلام در خواب ایشان آمد و فرمود:

من آمده ام برای شفای تو. و ظرفی را که درون آن آب بود به من داد و من نوشیدم و صبح همان شب مادرم آن سنگ را انداخت و از همان جا

به بیمارستان رفت تا بررسی های کامل صورت پذیرد و او در سلامتی کامل بود.

کرامت نوزدهم:

عبدالحافظ البغداد الخزاعی نقل می کند: عطوان ثجیل ماجد از ساکنین بصره در روز جمعه 28/11/2014 ملاقات کردم و برای من قضیه ای را که مربوط به کرامتی که برای دخترش رخ داده بود بیان کرد وگفت: من در حسینیه ام البنین

علیهاالسلام در منطقه حی المهندسین بصره بودم و تو در روز هفتم محرم در رابطه با زندگی حضرت ام البنین علیهاالسلام موضوعی بیان کردی و گفتم: خداوند ام البنین را دری از درهای رحمت وجود و برآورده شدن حاجات مردم قرار داده است.

من دختری به نام زینت داشتم که یک سال پیش دائم از دردی که در سرش داشت شکایت می کرد. به دکتر عصام محمد الشریده در عشار مراجعه کردم و او ما را به طبیب متخصص اعصاب خالد الخالدی که او هم در عشار بوده و متخصص رادیولوژی بود حواله داد.

بعد از عکس برداری و اتمام آن دکتر عصام الشریده برای بار دوم خواست که برای روشن تر شدن حال بیمار سی تی اسکن صورت گیرد اما نتیجه آنها باعث عدم امید پزشکان به بهبودی او شد لذا پزشکان به من گفتند: التهاباتی در مغز دختر شما ایجاد شده است که به زودی موجب از بین رفتن اعصاب او می شود پس از مشورت با پزشکان

داخلی قرار شد همراه دخترم به خارج از کشور برویم اما قبل از سفر طی يك اتفاق همه اموالم توسط سارقین دزدیده شد.

مدتی در عراق ماندیم و سپس به دکتر عصام محمد مراجعه کردیم و آزمایش ها و عکس ها را به او نشان دادیم.

قبل از محرم سال 1436 در روزی که قرار بود نتیجه اعلام شود از همسرم خواستم که همراه من به عشار بیاید چون دخترمان احتیاج دارد که شما در کنارش باشی. همسرم گفت: امروز روز وفات حضرت ام البنین علیهاالسلام است و من نمی توانم مجلس را رها کنم. لذا نپذیرفت که همراه ما بیاید و گفت: این مجلس مهمی است پس من و دخترم به تنهایی از منزل خارج شدیم. عکس ها و آزمایشات را به دکتر عصام الشریده دادم اما او با معاینه حالت ظاهری دخترم تعجب کرد و مرا به دکتر خالد الخالیدی و دکتر نبیل العیدانی ارجاع داد و آنها هم بعد از بازرسی های جدید ناگهان متوجه مسأله ای شدند که علم پزشکی از علت آن عاجز بود.

دخترم کاملاً شفا پیدا کرده بود و با گفتن این حرف مرا بسیار خوشحال کردند.

به خانه برگشتم تا این خبر را به همسرم بدهم او گفت: من با زبان سرزنش و ملامت با حضرت ام البنین علیهاالسلام سخن گفتم و از او خواستم که نزد خداوند واسطه شود تا دخترم شفا پیدا کند.

ص: 115

1. القرآن الكريم

2. اخبار الدولة العباسية (1 جلد) مؤلف اين كتاب مجهول است اما به تحقيق دكتور عبدالعزيز دورى و دكتور عبدالجبار مطلبى است، زبان كتاب عربى.

3. اخبار الطوال (1 جلد) تأليف ابو حنيفة احمد بن داود دينورى، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.

4. ادب الطف او شعراء الحسين عليه السلام (10 جلد) تأليف جواد شبر، شيعه مذهب، زبان كتاب عربى.

5. اسدالغابه فى معرفه الصحابه (6 جلد) تأليف ابوالحسن على بن محمد بن محمد بن عبدالكريم شيبانى جزرى (مشهور به عزالدين بناثير) سنى مذهب، زبان كتاب عربى.

6. استيعاب (4 جلد) تأليف ابو عمر يوسف بن عبداللّه بن محمد بن عبدالبر عاصم نمرى، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.
7. اعلام النساء المومنات (1 جلد) تأليف محمد حسون و ام على مشكور، شيعه مذهب، زبان كتاب عربى
8. اعلام النساء فى عالم العرب و الادب (1 جلد) تأليف عمر رضا كحاله، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.
9. اعلام الورى باعلام الهدى (2 جلد) تأليف فضل بن حسن طبرسى، شيعه مذهب، زبان كتاب عربى.
10. اعيان الشيعه (1 جلد) تأليف سيد محسن امين، شيعه مذهب، زبان كتاب عربى.
11. الاصابه فى تميز الصحابه (8 جلد) تأليف شهاب الدين ابوالفضل احمد بن على بن محمد بن محمد بن على بن احمد بن محمود بن احمد حجر عسقلانى كنانى مصرى، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.
12. الاعلام (8 جلد) تأليف خيرالدين زركلى، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.
13. الاغانى (25 جلد) تأليف على بن حسين بن محمد اموى قرشى (معروف به ابوالفرج اصفهانى)، زيدى مذهب، زبان كتاب عربى.

14. البداية و النهاية (15 جلد) تأليف عمادالدين اسماعيل بن كثير دمشقى، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.
15. التنبية و الاشراف (1 جلد) تأليف ابوالحسن على بن حسين بن على بن عبدالله هذلى معروف به مسعودى، سنى مذهب، زبان كتاب عربى
16. الخرائج و الجرائح (3 جلد) سعيد بن هبة الله فطب الدين راوندى، شيعه مذهب، زبان كتاب عربى.
17. الشعر و الشعراء (2 جلد) تأليف عبدالله بن مسلم بن قتيبه، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.
18. الطبقات الكبرى (8 جلد) تأليف ابوعبدالله محمد بن سعد بن منيع (معروف به كاتب واقدى)، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.
19. العباس (1 جلد) تأليف عبدالرزاق المقرم، شيعه مذهب، زبان كتاب عربى.
20. الفتوح (9 جلد) تأليف ابو محمد احمد بن على اعثم كوفى الكندى، شيعه مذهب، زبان كتاب عربى. 21. الفصول المهمه فى معرفة الاثمه (2 جلد) تأليف على بن محمد بن صباغ، سنى مذهب، زبان كتاب عربى.
22. المجموع (20 جلد) تأليف امام ابى زكريا يحيى بن شرف

نووی، سنی مذهب، زبان کتاب عربی.

23. ام البنین سیده نساء العرب (1 جلد) تالیف خطیب مهدی سوییح، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

24. امتاع الاسماع بما للرسول من الابناء و الاحوال و الحفدة و المتاع (15 جلد) تالیف تقی الدین ابو محمد احمد بن علی بن عبدالقادر مقریزی شافعی، سنی مذهب، زبان کتاب عربی.

25. انساب الاشراف (13 جلد) تالیف بلاذری، ابوالحسن احمد بن یحیی بن جابر بن داود، سنی مذهب، زبان کتاب عربی.

26. انوار الزهراء علیها السلام (1 جلد) تالیف حضرت آیت الله استاد حاج سید حسن ابطحی خراسانی، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

ب

27. بحار الانوار الجامعة لدرر الاخبار الائمه الاطهار علیهم السلام (111 جلد) تالیف علامه محمد باقر مجلسی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

28. بدائع الصنائع (7 جلد) تالیف ابوبکر کاشانی، سنی مذهب، زبان کتاب عربی.

29. بطل العلقمی (1 جلد) تالیف شیخ عبدالواحد المظفر، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

ص: 119

30. تاج العروس من جواهر القاموس (20 جلد) تأليف مرتضى زبيدي، سني مذهب، زبان كتاب عربي.
31. تاريخ ابن خلدون (8 جلد) تأليف ابو زيد عبدالرحمن بن ابوعبداللہ محمد بن محمد بن ابوبکر محمد بن حسن بن محمد بن جابر بن محمد بن ابراهيم بن عبدالرحمن بن خلدون حضرمي اشبيلى تونسى (ملقب به ولي الدين)، سني مذهب، زبان كتاب عربي.
32. تاريخ اسلام از آغاز تا هجرت (1 جلد) تأليف علي دواني، شيعه مذهب، زبان كتاب فارسي.
33. تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير و الاعلام (52 جلد) تأليف شمس الدين ابوعبداللہ محمد بن عثمان بن قايماز ذهبي، سني مذهب، زبان كتاب عربي.
34. تاريخ الامم و الملوك مشهور به تاريخ طبري (11 جلد) تأليف محمد بن جرير طبري، سني مذهب، زبان كتاب عربي.
35. تاريخ قم (1 جلد) تأليف ابو علي حسن بن محمد بن حسن قمي شيباني، شيعه مذهب، زبان كتاب فارسي.
36. تذكرة الشهداء (1 جلد) تأليف علامه ملا حبيب اللہ شريف كاشاني، شيعه مذهب، زبان كتاب فارسي.

37. تنقيح المقال في علم الرجال (3 جلد) تأليف عبدالله مامقاني، سني مذهب، زبان كتاب عربي.

ج

38. جعفریات (اشعثیات) (1 جلد) تأليف محمد بن اشعث، شيعة مذهب، زبان كتاب عربي.

39. جمهرة انساب العرب (1 جلد) تأليف ابو محمد علي بن احمد بن سعيد (ابن حزم)، سني مذهب، زبان كتاب عربي.

ح

40. حضرت اباالفضل العباس مظهر کمالات و کرامات (2 جلد) تأليف علي موحد ابطحي، شيعة مذهب، زبان كتاب فارسي.

41. حياة الامام الحسين عليه السلام (3 جلد) تأليف باقر شريف قرشي، شيعة مذهب، زبان كتاب عربي.

خ

42. خصائص العباسيه (1 جلد) تأليف محمد ابراهيم الكلbasى النجفي، شيعة مذهب، زبان كتاب عربي.

ر

43. رياحين الشريعة (6 جلد) تأليف ذبيح الله محلاتي، شيعة مذهب، زبان كتاب فارسي.

ص: 121

44. رياض الاحزان و حدائق الاشجان (3 جلد) تأليف محمد حسن قزوینی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

ز

45. زندگانی حضرت ابوالفضل علیه السلام (1 جلد) تأليف باقر شريف قرشى، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

46. زينب الكبرى (1 جلد) تأليف سيد محمد كاظم قزوینی، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

س

47. ستاره درخشان مدینه حضرت ام البنین (1 جلد) تأليف على ربانى خلیخالی، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

48. شرح العیون فی شرح رساله ابن زیدون (1 جلد) تأليف محمدبن محمد بن نباته، مجهول المذهب، زبان کتاب عربی.

49. سر سلسله العلویة (1 جلد) تأليف شيخ ابی نصر سهل بن عبدالله بخاری، مجهول المذهب، زبان کتاب عربی.

50. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار (8 جلد) تأليف شيخ عباس قمی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

ش

51. شفاء الصدور فی شرح زیارت العاشور (2 جلد) تأليف حاج

ص: 122

میرزا ابوالفضل طهرانی، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

52. شرح الاخبار فی فضائل ائمة الاطهار علیهم السلام (3 جلد) تألیف نعمان بن محمد مغربی، اسماعیلی مذهب، زبان کتاب عربی.

ط

53. طبقات الكبرى (8 جلد) تألیف ابو عبدالله محمد بن سعد بن منیع (معروف به کتاب واقدی)، سنی مذهب، زبان کتاب عربی.

ف

54. فرهنگ ابجدی (1 جلد) تألیف فواد افرام بستانی، مسیحی مذهب، زبان کتاب عربی و فارسی.

55. فرهنگ جامع الفبایی تاریخ و جغرافیای مکه و مدینه (1 جلد) تألیف مجتبی تونه ای، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

ق

56. قرب الاسناد (3 جلد) تألیف ابوالعباس عبدالله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری قمی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

ک

57. کشف الغمہ فی معرفة الائمة (2 جلد) تألیف علی بن عیسیٰ اربلی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

ص: 123

58. لهوف علی قتلی الطفوف (جلد 1) تألیف سید ابن طاووس، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

59. لواعج الاشجاع فی مقتل الحسین علیه السلام (جلد 1) تألیف سید محسن امین عاملی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

60. مروج الذهب و معادن الجواهر (جلد 4) تألیف ابوالحسن علی بن حسین بن علی بن عبداللہ ہذلی مسعودی، سنی مذهب، زبان کتاب عربی.

61. مسند امام شهید ابی عبداللہ الحسین بن علی علیه السلام (جلد 3) تألیف عزیزاللہ عطاردی قوچانی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

62. مطالب السوول فی مناقب آل الرسول (جلد 1) تألیف محمد بن طلحه نصیبی، سنی مذهب، زبان کتاب عربی.

63. معالی السبطين (جلد 2) تألیف ملا مهدی مازندرانی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

64. مقاتل الطالبین (جلد 1) تألیف ابوالفرج اصفهانی علی بن حسین، زیدی مذهب، زبان کتاب عربی.

65. مناقب آل ابی طالب (جلد 3) تألیف ابن شهر آشوب، شیعه

مذهب، زبان کتاب عربی.

66. منتخب التواریخ (جلد 1) تألیف محمد هاشم خراسانی، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

67. منتهی الآمال فی تواریخ النبی و الآل (جلد 2) تألیف شیخ عباس قمی، شیعه مذهب، زبان کتاب فارسی.

ن

68. نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم (جلد 1) تألیف شیخ عباس قمی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

و

69. وسائل الشیعه (30 جلد) تألیف محمد بن حسن معروف به شیخ حر عاملی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

70. وقعة الصفین (جلد 1) تألیف نصر بن مزاحم بن سيار منقری، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

71. وقعة الطف (جلد 1) تألیف ابو مخنف لوط بن یحیی، شیعه مذهب، زبان کتاب عربی.

ص: 125

مقدمه... 5

حضرت ام البنین

ولادت حضرت ام البنین علیها السلام... 8

علت ملقب شدن آن حضرت به ام البنین علیها السلام... 9

شجره نامه حضرت ام البنین علیها السلام... 12

اجداد مادری حضرت ام البنین علیها السلام... 18

اصالت و شجاعت خاندان ام البنین علیها السلام... 20

لیید از بستگان حضرت ام البنین علیها السلام... 27

افراد با فضیلت قبیله بنی کلاب... 31

ازدواج حضرت ام البنین علیها السلام... 35

فرزندان حضرت ام البنین علیها السلام... 48

ص: 126

حضرت ام البنین علیها السلام و ولادت حضرت ابوالفضل العباس علیہ السلام... 49

حضرت ام البنین و خبر شهادت فرزندانش علیهم السلام... 52

سوگواری حضرت ام البنین علیها السلام بعد از واقعه جانسوز کربلاء... 55

ملاقات حضرت زینب با حضرت ام البنین علیها السلام پس از واقعه کربلاء... 58

ارادت حضرت ام البنین علیها السلام به حسین بن علی

علیه السلام... 58

عظمت و فضائل حضرت ام البنین علیها السلام... 61

چرا حضرت ام البنین علیها السلام در حادثه جانسوز کربلاء نبودند؟!... 64

سیاست و بصیرت عمیق حضرت ام البنین علیها السلام... 66

وفات حضرت ام البنین علیها السلام... 73

اقوال علماء و بزرگان در رابطه با شخصیت ام البنین علیها السلام... 73

کرامات

کرامت اول: ... 78

کرامت دوم: ... 79

کرامت سوم: ... 82 کرامت چهارم: ... 88

کرامت پنجم: ... 90

ص: 127

- کرامت ششم: ... 91
- کرامت هفتم: ... 95
- کرامت هشتم: ... 98
- کرامت نهم: ... 100
- کرامت دهم: ... 101
- کرامت یازدهم: ... 103
- کرامت دوازدهم: ... 104
- کرامت سیزدهم: ... 105
- کرامت چهاردهم: ... 107
- کرامت پانزدهم: ... 110
- کرامت شانزدهم: ... 111
- کرامت هفدهم: ... 112
- کرامت هجدهم: ... 113
- کرامت نوزدهم: ... 114
- فهرست منابع و مآخذ... 116
- فهرست... 126
- ص: 128

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

